

حسن آباد، حُسن آباد

ویژه نامه‌ای درباره تاریخ، فرهنگ، هنر و صنعت محله حسن آباد



به همراه گفت‌وگوهایی بانخبگان، فعالان و ایناگران محله

حسن غازی (قدیمی‌ترین نان‌وای محله حسن آباد و اولین رئیس اتحادیه خبازان)، حجت الاسلام حاج شیخ علی محمد گلپایگانی (مدیر مدرسه علمیه آیت الله خادمی)، شاه علی (رئیس پیشین هیئت امنای امامزاده احمد)، احسان رضایی (کاسب و هنرمند خم‌کار)، مصطفی بشیری (هنرمند قلم‌زنی)، حاج حسن انصاری (پدر شهید محسن انصاری)، فخرالملوک نفریه (مادر شهید حسین بهشتی خو)، امیر مهدیان (آهنگر و ابزارساز بازار حسن آباد)، مسعود یآوری (هنرمند سازنده ظروف چوبی)



گفت‌وگو با روح الله ابوطالبی، مدیر منطقه ۳، درباره مطالبه‌ها و پرسش‌های ساکنان ۱۵



گزارش‌هایی از خانه مشروطه اصفهان و مسجد ساروتقی



زهره سادات کاظمی

همد م ۸۰ ساله با تنور!

گفت و گو با حسن غازی؛ قدیمی ترین نانوای محله حسن آباد و اولین رئیس اتحادیه خبازان



محله حسن آباد از محله های قدیمی در دل بافت تاریخی شهر اصفهان است. از آن محله هایی که شخصیت های زیادی برای معرفی دارد. در این محله اولین مدیرعامل شرکت خبازان زندگی می کند. کسی که ۸۰ سال عمرش را در نانوائی و پخت نان گذارند. حاج حسن غازی، پیرمردی که یک سال از قرن اول زندگی اش گذشته و می رود تا سال های قرن دوم را تجربه کند. حاج حسن متولد سال ۱۳۰۴ است. او کوه تجربه و خاطره از کوچه پس کوچه های اصفهان است. دو ساعت هم صحبتی با حسن غازی، لذت شنیدن از داستان ها و خاطرات گذشته اصفهان را دوچندان کرد. آنچه می خوانید خاطرات مردی است که عمرش را کنار تنور، نان و قوت قالب مردم گذرانده است.

شغل پدرم را دنبال کردم

«سال ۱۳۰۴ به دنیا آمدم. پدرم نانوای بود و من هم شغل پدرم را دنبال کردم. زندگی ام این سال ها پر است از خاطرات تلخ و شیرین و زندگی نامه ام را به ده دوره تقسیم کرده ام و نوشته ام. نانوائی پدرم قدیمی بود و گلی. مغازه مان در کنار سینما سپاهان بود که هنوز حفظش کرده ام و با آنکه بازنشسته شده ام؛ اما هنوز نانوائی نان می دهد دست مردم. دوران کودکی ام با مسجد، دعا و فضای معنوی گره خورده بود. تا ۱۳ سالگی در محیطی مذهبی رشد کرده و پیوند عمیقی با مسجد محل داشتم. آن موقع ها می رفتم مسجد قصر منشی. هنوز خیابان نشاط نبود، از بازارچه حسن آباد می رفتم سمت محله قصر منشی. همان سال ها دعای کمیل را هم حفظ کردم.»

حاج حسن هنوز سرزنده و خوش بیان است. دیوار اتاقش پر است از عکس و هنر خوشنویسی. خانوادگی اهل هنر بوده اند و یکی از برادرانش، خوشنویس و خط شناس بوده است. موسیقی و هنر در خانواده غازی دیرینه است. حاج حسن، نی نوازی ماهر و دستگاه های موسیقی را خوب می شناسد و سال هاست که با اهل موسیقی حشرونشر دارد. با آنکه سواد آکادمیک خیلی زیادی ندارد؛ اما شعرهای زیادی حفظ است و رفتن به انجمن های ادبی، یکی از تفریحاتش بوده است. هنوز شعرهایی که

سال ها پیش حفظ کرده، توی خاطرش هست و هر بار در میان خاطراتش برایمان می خواند. شغلش را با این بیت معرفی می کند:

سال هاست که من خبازم

اندر این حرفه خودم آغازم
از سعدی، فردوسی، مولوی، صائب و بزرگان شعر، شعرهای زیادی حفظ است؛ ولی دوست داشته از شعر لذت ببرم تا اینکه خودش را مطرح کند.
او همچنین با تلاش و کوشش سعی کرده در حوزه نویسندگی هم وارد شود و چند عنوان کتاب تالیف کرده است.

شعر باعث شد تصدیقم را بگیرم

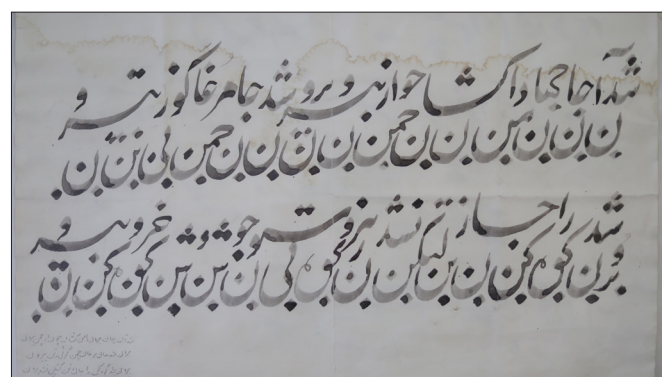
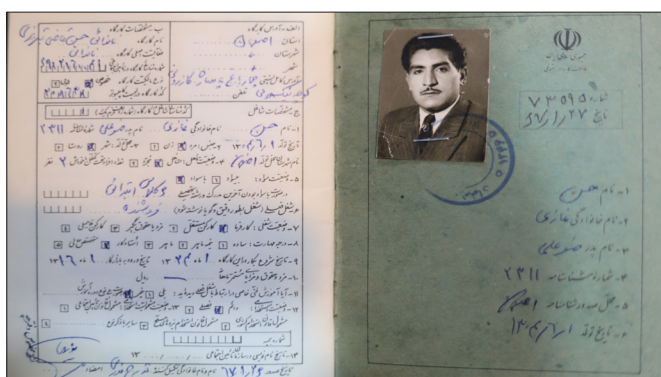
«به شعرعلاقه زیادی دارم. من در کودکی روزها به نانوائی می رفتم و نتوانستم مدرسه بروم؛ اما پدرم شب ها من را مکتب خانه می برد. وقتی از نانوائی فارغ می شدم، شب ها به مکتب خانه مریم بیگم، کنار کلینیک قانده، می رفتم. بالای مکتب خانه این شعر را نوشته بود.
یک شب که به تحصیل ادب می گذرد
بهرت زشبی که با طرب می گذرد

کار باید کرد، وقت ناله و فریاد نیست
گوشه کلاس نشستم تا بنویسم. معلم گفت: «بیخود نویسی. دیر اومدی باید بری سال دیگه بیایی»؛ ولی من گوش نکردم و نوشتم. انشایم را بر اساس زندگی ادیسون نوشتم. آخر انشاء هم این شعر را نوشتم. کرد ادیسون کشف برق و شادباش کائنات می رسد بر رخ پاک، آن کاشف فرزانه را
نی همی آفاق وانفس روشن است از فکر او
داد فکر او نجات از سوختن، پروانه را
برگه را دادم دفتر و با خودم گفتم: «که ای دل غافل نمی توانم تصدیقم را بگیرم.»
فرارش مدرسه آمد سراغم و گفت: «توی دفتر تو را خواسته اند.» رفتم مدرسه، توی دفتر جلسه گرفته بودند. از من پرسیدن این شعر از کیست؟ گفتم: «نمی دونم شاعرش کیه. فقط حفظ کردم.» این شعر باعث شد من را قبول کنند و من تصدیقم را گرفتم.

اهل زورخانه و ورزش بودم

«ساختمان نظام وظیفه توی چهارباغ بود. برادرم آنجا مغازه داشت و من توی مغازه برادرم کار می کردم. یک روز مردی

گروزر نرفتی پی تحصیل کمال
دریاب زشب، آنچه به شب می گذرد
«یک روز خیلی خسته شدم و نتوانستم درس بخوانم. شب وقتی به مدرسه شبانه رفتم، معلم از من درس پرسید؛ ولی نتوانستم جوابش را بدهم. آن روزها کمی تپل بودم. معلم لپم را کشید و گفت: «می خوای همش این ها را کلفت کنی.» جلو بچه ها حجلت کشیدم و به گریه افتادم. دیگر مدرسه نرفتم. آن معلم باعث شد تا دیگر مدرسه نروم. سال ها بعد همراه رفیقی قدیمی به آموزشگاه دکتر مؤید در دروازه دولت، برای تکمیل تحصیل رفتم. موقع فراغت می رفتم آموزشگاه برای درس خواندن. رفیقم بعد از تمام کردن درسش توی آموزشگاه، ادامه تحصیل داد و دکتر شد؛ اما من فقط تصدیقم را گرفتم و افتادم توی کار صنفی. یادم هست رفته بودم مدرسه تبریزی ها در میدان شهدا تا امتحان بدهم. از سرکار رفتم و موقع امتحانات بود. دیر رسیدم. امتحان انشاء و فارسی بود و مطلع انشاء این بیت شعر بود
وقت تنگ وناله بی حاصل، چه باید کرد



دستگاه‌ها به اسم شرکت نان خاصه اصفهان. مدیرعامل شرکت شدم. دولت اما کمک نکرد. خودمان وارد کار شدیم تا کارگرا راحت‌تر نان بپزند و هر طور بود دستگاه‌های به‌روز را وارد کردیم.»

پای بهداشت را به پخت نان وارد کردیم

«برای بهداشت نان، اقدامات خوبی انجام دادم. آن زمان نمکی که در خمیر استفاده می‌شد از حبیب‌آباد می‌آوردند و پیر از شن بود. مسئول بهداشت را آوردم و نشانش دادم که نمک بی‌کیفیت است. گفتم از گرمسار، نمک بیدار می‌آوریم. رفته گرمسار و قرارداد بستیم. تربیلی اول که آمد اصفهان، به مسئولان اعلام کردم. گفتند دیگر کسی حق ندارد از نمک حبیب‌آباد استفاده کند. کار دیگر در خصوص ساماندهی آرد بود. نانوها آرد را فله‌ای توی انبار دکان، خالی می‌کردند. سوسک و مارمولک می‌رفت توی آردها. پیشنهاد دادم آردها را کیسه کنند. آرد از آن روز داخل کیسه به نانو تحویل داده می‌شد. این کار خودش تحولی بود در بهداشت نان.»

بیمه کارگرا را سامان دادیم

«اکثر دکان‌ها ۴۰، ۵۰ متری بود و قدیمی. دیوارها نیم‌دار بود و پر از جانور. برای آنکه مغازه‌ها نونوار بشود، برای نانوها شرایط گرفتن وام از بانک را مهیا کردیم. آن موقع بیمه کارگر برای نانو دردسر داشت؛ چون کارگر مکان ثابتی نداشت و توی نانواهای مختلف کار می‌کرد. پیشنهاد دادیم سندیکای کارگرا، وقتی کارگر تغییر مکان می‌دهد، تغییر را ثبت کنند تا بیمه آنها دیگر مشکل ساز نشود. با این کار این مشکل حل شد. نانوها همیشه بدهکار بودند و ورشکسته. تصمیم گرفتیم برای کمک به وضعیت آنها، موقع تحویل آرد یک تومان بیشتر بگیریم و ذخیره کنیم و صندوق قرض‌الحسنه نانویان، تشکیل شد. با این صندوق توانستیم قرض نانویان را بدهیم و کمک‌حال آن‌ها باشیم. من سال‌ها دویدم تا مشکل نانوها حل شود.»

کنار داستان‌هایی که حاج حسن با کمک رفیق گرمابه‌وگلستانش، آقای گلشیرازی سعی می‌کند بدون کم‌وکاست به‌خاطر بیاورد، گفتن از گذشته چهارباغ و میدان نقش جهان، برایمان جذاب است. حاج حسن غازی، فامیلش را جنگجو معنا می‌کند و خاطرات محله حسن‌آباد، خانه‌های قدیمی محله، مزرعه‌ها، باغ خشت‌مالی اکبر خشتی که مغازه شد و رسید به ورثه و بازار آهنگرها را چنان با لذت تعریف می‌کند که انگار مثل فیلمی دارد از جلوی چشمش عبور می‌کند و در آن زمان زندگی می‌کند. آقا حسن، کوله باری از خاطرات قدیم اصفهان دارد، کوله باری که باید نوشته و ماندگار شود برای نسل‌های جدید و تاریخ اصفهان.



پاسبان‌ها را زدند. بعد دیدند فایده ندارد، گفتند نانوها برگردند توی نانواهایشان و همان‌جا نان بپزند.»

جوان‌ترین رئیس اتحادیه نانوها بودم

«از سربازی که آمدم. پدرم توی چهارباغ کوچه سینما سپاهان، نانواایی بازکرده بود. ۲۲ ساله بودم که برای انتخابات وارد شدم و پایم به اتحادیه باز شد، جوان‌ترین رئیس اتحادیه بودم. آن زمان تمام اعضا هیئت‌مدیره صاحبان کارخانه‌های آردفروشی بودند. گفتم: «اینکه صنف نانواایی نیست وقتی صاحبان کارخانه، رئیس اتحادیه هستند. هر وقت اتفاقی بیفتد به نفع آن‌هاست.» مردم به نان و گوشت حساس بودند. قوت اصلی آن‌ها نان بود. دیدم تمام کمبودها مربوط به آردفروش‌ها و هیئت‌مدیره است؛ ولی گناه را گردن نانوا می‌اندازند. کاری کردم که سال بعدش، ۱۳۲۵ کلیه هیئت‌مدیره اتحادیه از صنف نانوها بودند. درمجموع آسیاب‌دارها و کارخانه‌دارها را حذف کردیم. نانوها با مشکلات زیادی روبرو بودند. همیشه ورشکست می‌شدند، چون برای تولیدکنندگان کار می‌کردند. تلاش کردم تا مشکلات نانوها را کم کنیم. من این سال‌ها خیلی دوندگی کردم، چون نانوا مظلوم بود.»

برای کمتر زجر کشیدن نانوها، دستگاه وارد کردیم

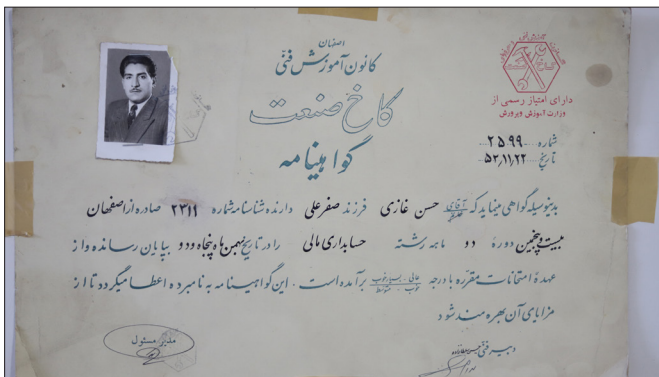
که پاسبان بود و سربازگیر، آمد نانواایی. می‌خواست بدون نوبت به او نان بدهم، ندادم. عصبانی شد و رفت. کمی بعد برگشت. گفت: «شما سربازی و باید بری خدمت» همان‌جا من را گرفتند و بردند سربازی و فرستادند منطقه. در دوره سربازی رفتم توی گروهان ورزشی. ارتش گروهی از ورزشکاران را جمع کرده بود و من عضو تیم کشتی‌گیرها شدم. اهل ورزش و زورخانه بودم. می‌رفتم زورخانه محله حسن‌آباد. بازارچه پر بود از هنرمندهایی که عصرها بعد از کار می‌رفتند زورخانه برای ورزش.»

سال کشف حجاب را یادم هست

«سال ۱۳۱۴ یک روز کنار مغازه پدرم توی بازارچه حسن‌آباد، نشسته بودم. دیدم خانم‌ها با کت‌ودامن و یک کلاه فرهنگی، سوار درشکه از داخل بازارچه به سمت استانداری می‌روند. از پدرم پرسیدم کجا می‌روند. پدر گفت: «می‌روند جشن استانداری» سال کشف حجاب بود و ادارات دولتی جشن می‌گرفتند. استانداری هم به کارمندانش گفته بود باید خانم‌هایشان با بلوز و دامن و کلاه فرهنگی، در جشن شرکت کنند. آن موقع دیدن خانم‌ها با این شکل و شمایل، برای همه عجیب بود.»

سال قحطی و ماجرای توزیع نان در شهر

«سال ۱۳۲۰ سال قحطی بود. دولت تعیین کرده بود که همه نانوها، جایی در کوچه پشت مطبخ، کنار دانشگاه هنر که قبلاً زندان بود و اسمش «شیر گویا»، نان بپزند و بعد در نانواایی‌ها سطح شهر توزیع کنند. ۵۰ تنور آماده کرده بودند برای چهار منطقه. در چند نوبت نان می‌پختیم. یک افسر آمریکایی، مسئول این کار بود. نان یک وسیله سیاسی بود برای دولت و درست دست مردم نمی‌رسید. هر جا کم می‌آورد گناه را گردن نانوا می‌انداختند. نانوا را خراب کرده بودند و مردم ما را مقصر می‌دانستند و شعر علیه ما سروده بودند. همه نانواهای اصفهان آمدند در این منطقه تا نان بپزند؛ اما آرامنه نیامدند و توی محله جلفا برای خودشان نان می‌پختند. نان‌ها که پخته می‌شد، آنها را جمع می‌کردند و پدرم تا صبح کشیک می‌داد تا نان نواحی باهم قاتی نشود. صبح گاری می‌آمد، نان‌ها را می‌برد دم نانواایی‌ها تا بین مردم تقسیم کنند. مردم خیلی جلوی نانواایی‌ها معطل می‌شدند، وقتی گاری می‌رسید، صبرشان تمام می‌شد و می‌ریختند روی گاری و نان‌ها را غارت می‌کردند. از طرف دولت پاسبان گذاشتند برای گاری‌ها؛ اما فایده نکرد و مدتی بعد مردم به نانواخانه حمله و



زندگی کم رنگ در بازارچه حسن آباد

بازارچه حسن آباد مجموعه ای از امکانات یک شهر را داشته که امروز، بی رمق شده است



پیرمرد روی سکوی سنگی داخل بازار، یک پایش را روی پای دیگری انداخته و لباس خاکی رنگ پوشیده است. نجار بوده و مغازه اش خیلی قدیمی است. دستگاه های قدیمی نجاری خاک گرفته، از یک عمر تلاش مرد نجار خبر می داد و خاکاره های نشسته روی دیوار مغازه، از روزگاری پرجنب و جوش در دل این بازار می گفت؛ اما حالا مرد نجار غمگین است؛ چون باید ساعت ها کنار مغازه اش در دل بازار بنشیند و عبور رهگذرها را مشاهده کند. او بیش از ۶۰ سال است که با آب و هوای بازار خو گرفته. کمی از گذشته بازار می گوید: «بازار حسن آباد از چهارراه مقصود تا خیابان فرشادی، پر بود از مغازه های خوراکی فروشی و بقالی. مردم از بازار پیاده رفت و آمد می کردند و خرید روزانه شان را انجام می دادند. از اول بازار تا آخر بازار چند نانوائی و بقالی بود؛ اما حالا خبری از آن مغازه ها نیست؛ بیشتر فروشگاه و کارگاه شده است. از اوایل سال ۶۰ با زیاد شدن خیابان ها، بازار از رونق خوراکی فروشی افتاد. روزی چند مرده را از بازار تا تخت فولاد تشییع می کردند. کاسب ها می آمدند پایین و دنبال متوفی چند قدمی برای ثوابش راه می رفتند.»

بقالی هایی که دیگر نیستند

مرد نجار تنها قدیمی بازار حسن آباد است و حالا دیگر از کاسب ها و همسایه های قدیمی خبری نیست؛ البته ابتدای بازار هنوز چند مغازه بقالی و تره بار فروشی، از گذشته باقی مانده است؛ مغازه های قدیمی که هنوز مایحتاج مردم کوچه های منتهی به بازار را رفع می کنند؛ اما بازارچه حسن آباد که روزی محل گذر مردم بوده است و برای خودش تاریخی غنی دارد، حالا سردتر به نظر می رسد. مغازه های فروش صنایع دستی یا تولید آن ها، دیگر قدرت جذب مردم را مثل گذشته ندارند و رغبتی برای حضور مردم عامی ایجاد نمی کنند.

شاید یکی از عیب هایی که در محله و بازار حسن آباد دیده می شود، ورود ماشین به محوطه بازار است که دردسری بزرگ برای مردم، رهگذران و کاسبان محله درست کرده است. بازکردن راه ورودی به بازار،

روزی با هدف دسترسی بهتر مردم اتفاق افتاده است؛ اما می توانست محیط بازار از این قاعده مستثنا شود. عبور وسیله نقلیه در کنار تولید آلودگی در فضای بازار، امنیت عبور عابران را هم ضعیف کرده است.

بافتی که در بی خبری فرومی ریزد

حسن آباد تاریخی قوی و پررمزوراز دارد. از داخل بازارچه به هر کوچه محله که سرک می کشی، گوشه ای از تاریخ نهفته در دل آن را می توانی ببینی. درهای قدیمی و دیوارهای کاه گلی، حالی خوش به آدم می دهد؛ اما وقتی خانه های خالی و رها شده را که از بی رمقی، پایه هایشان سست شده است و کم کم فرومی ریزد، مقابل چشمانت می بینی، دلت به حال این محله پرتاریخ می سوزد. از تصور اینکه خانه ها خراب می شوند و به جایشان بناهایی بی هنر بالا می روند، دلگیر می شوی. البته بعضی خانه ها به نظر می رسد برای مرمت وارد فاز تعمیرات شده اند؛ اما پیچیدگی مرمت و نبود حمایت کافی، کار را کندتر از همیشه پیش

برده و حتی در بعضی از سازه ها، متوقف کرده است. این مسئله بیشتر باعث نگرانی به خاطر از دست رفتن بافت تاریخی محله می شود. محله های اطراف بافت تاریخی مثل حسن آباد با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می کنند. کوچه های پیچ در پیچ و گاهی سخت، رفت و آمد را برای مردمی که باید در آن محله زندگی کنند، سخت کرده است. کوچه های نمور و پرچاله که انگار در لابه لای بافت فرواموش شده اند، به خوبی دیده می شوند.

مجموعه تاریخی، ولی ناشناخته!

مکان های تاریخی محله حسن آباد که می توانند برای رهگذران دیدنی باشند کم نیستند؛ اما هیچ نشانه ای نیست که به تو یادآوری کند در کدام منطقه تاریخی اصفهان قدم می زنی. در همین بازار حسن آباد، خانه های تاریخی علمای نجفی، امامزاده احمد، سقاخانه های متنوع، مسجد تاریخی ساروتقی، تکیه، حوزه علمیه و چندین اثر تاریخی دیگر در کنار هم، مجموعه ای بزرگ و جذاب را ساخته اند که هیچ تابلویی برای معرفی آن ها به رهگذران و گردشگران وجود

ندارد. در انتهای بازارچه، کاروان سربایی که حالا نام سرای هنرمندان را یدک می کشد و هنرمندان ناشناخته زیادی در آن روزی به دست می آورند، تن رنجوری دارد. کاروان سربایی که برای خودش روزی عظمتی داشته است، حالا وضعیت مناسبی ندارد. مکانی که نام هنرمندان را به دنبال خودش می کشد، باید جذاب تر بوده و از المان های هنری بهره برده باشد. بی توجهی به بعد تاریخی و زیبایی شناسی در محله حسن آباد مردم را هم درباره نگهداری این محله عظیم تاریخی، بی انگیزه می کند و این بی توجهی و اجرانشدن طرح های مناسب ویژه بافت تاریخی، دل مردم محله را برای نگه داشتن بافت تاریخی و قبول مشکلات زندگی در آن، سرد می کند. بازارچه حسن آباد، روزی محل گذر درشکه و مردمانی بوده است که زندگی را از دل بازار برای خانه هایشان به ارمغان می بردند. در دل بازار خرید می کردند، زیارت می رفتند، عبادت می کردند و از درس علما بهره می بردند؛ جایی که امروز رمق کمی از آن باقی مانده است و حال آدم را مثل قبل خوب نمی کند.





از عربان تا آیت الله خادمی

روایتی از مدرسه علمیه آیت الله خادمی در گفت و گو با حجت الاسلام حاج شیخ علی محمد گلپایگانی



در کوچه‌های قدیمی محله حسن‌آباد به سردری کاشی‌کاری شده می‌رسیم که نوشته سفیدرنگ «آنا مدینه العلم و علی بابها» زیر کلمه الله جل جلاله نشان از مکانی دارد که جای تحصیل علم و دانش است و این گمان با دیدن نام مدرسه علمیه آیت الله خادمی (عربان) به یقین می‌رسد. این مکان جایی است که تاریخ زیادی را در خود جای داده و صدای گام‌های عارفان و طالبان علم هنوز در گوش زمان طنین دارد. قرن هاست که چراغ دانش در این مدرسه روشن مانده.

این مدرسه که در نزدیکی بازارچه حسن‌آباد، آغوش به‌آغوش با امامزاده احمد و بقعه آقاجفی، قد علم کرده است، روزگاری «مدرسه عربان» نام داشت؛ چون ساکنان نخستین حجره‌هایش طلاب عرب‌زبان بودند. اکنون اما، نامش با یاد بزرگ‌مردی گره خورده که آن را از ویرانی رها کنید و به حیاتی دوباره رساند؛ مرحوم آیت الله حاج آقا حسین خادمی.

در ورودی مدرسه که می‌ایستی، صدای صفویه در گوش می‌پیچد. گویی شاردن، سیاح فرانسوی، هنوز در دل همین حجره‌ها می‌گردد و از مدرسه‌ای می‌نویسد که ۴۰ حجره داشته است؛ رد پای زمان اما گاهی بر این بنا سخت گذشته است؛ سال‌هایی که مدرسه در دوره پهلوی اول به فراموشی سپرده شد و دیوارهایش ترک برداشت. در آن دوران این مدرسه نیز همانند عموم مدارس علمیه، متروکه و مخروبه شد؛ اما تقدیر مدرسه عربان، خاموشی نبود. دستان مردان خدا آن را دوباره برافراشتند. مرحوم آیت الله آقا سید محمد رضا خراسانی، اقدام به تعمیر اساسی آن کرد و جمعی از طلاب حوزه علمیه را در آن اسکان داد.

اکنون، این مدرسه نه تنها بنایی باشکوه در مرکز اصفهان، بلکه خانه‌ای است برای بیش از ۷۰ طلبه؛ خانه‌ای که نظم، تربیت، اخلاق و علم در آن کنار هم جاری‌اند. مردی آرام و متواضع، مدیریت آن را برعهده دارد؛ حجت الاسلام حاج شیخ علی محمد گلپایگانی؛ مدیری که بیش از ۳۵ سال با حسن تدبیر و اخلاق خوب، مدرسه را از یک مرکز آموزشی معمولی به یکی از منظم‌ترین و جالب‌ترین مدارس حوزه علمیه اصفهان بدل کرده است. آنچه در ادامه می‌آید، روایت زندگی این مدرسه از زبان و نگاه او و به استناد کتاب ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ (جلد دوم) تألیف میرسید حجت موحد ابطحی است.

بازسازی اولیه مدرسه، به دست آیت الله خراسانی

تأسیس اولیه این مدرسه معلوم نیست که در چه تاریخی انجام شده، ولی در دوره صفویه در زمانی که شاردن، سیاح فرانسوی در اصفهان اقامت داشته، این مدرسه موجود بوده است. در سفرنامه شاردن آمده

که در آن زمان ۴۰ حجره داشته است. مدرسه عربان در دوره پهلوی متروکه و مخروبه شد و پس از آن مرحوم آیت الله سید محمد رضا خراسانی (متوفای ۱۳۹۷ قمری) اقدام به تعمیر اساسی آن کرد و جمعی از طلاب حوزه علمیه را در آن اسکان داد. شاعر نامدار، مرحوم حاج میرزا حسن خان جابری انصاری، اشعاری زیبا درباره بازسازی مدرسه و ماده تاریخ آن سروده است:

ز آقای سید محمد رضا
خراسانی آن آیت و مقتدا
بشد پایدار این اساس علوم
که ویران بُد از چهل اهل خطا
بلی، سعی اشخاص همت بلند
کند تازه آثار عالی بنا
چو تاریخی از جابری خواستند
که باشد به تجدید بنیان، سزا
چو روشن شد از علم، این مدرسه
بگو «بُد ز نور محمد رضا»

جمله «بُد ز نور محمد رضا» به حروف ابجد ۱۳۶۲ می‌شود که تاریخ تعمیر مدرسه، به سال قمری است. اشعار یادشده را با جمله نوشته شده از میرسید خلیقی پور ۱۳۶۲ روی کتیبه‌ای ثبت و نصب کرده بودند.

مدرسه عربان در آن روزگار ۲۲ حجره داشته و مساحت آن ۴۰×۴۰ ثبت شده است که تنها

۹ نفر در آن سکونت می‌کردند.

ساختمان جدید مدرسه در ۱۴۰۰ قمری ساخته شد

سال ۱۳۶۲ قمری، تنها یکی از آغازهای دوباره مدرسه بود. نقطه اوج نوسازی، زمانی رقم خورد که آیت الله حاج آقا حسین خادمی، متوفای ۱۴۰۵ قمری، آن عالم پارسا و مورد اعتماد مردم اصفهان، در حدود ۱۴۰۰ قمری تصمیم گرفت نفس تازه‌ای در کالبد مدرسه بدمد. او با همکاری و اقدام مؤسسه خیریه مرحومین علی و حسین همدانیان، شروع به تجدید ساختمان مدرسه کردند و آن را به صورت سه طبقه درآوردند. در زمان حیات آن بزرگ‌مرد اصل ساختمان تکمیل شد و پس از آن زیر نظر آیت الله حاج سید حسن فقیه‌امامی نماسازی و تکمیل امکانات آن انجام شد و به صورت شکوهمندی درآمد. مسجد قدیمی مدرسه، در طرف شرقی ابقا و به جای حجره‌های قبلی ۶۵ حجره، ۹ مدرس، یک کتابخانه، سالن مطالعه و سایر لوازم، ساخته شد.

عالمان بزرگی در حجره‌های این مدرسه تدریس و سکونت داشته‌اند

با گذشت زمان، عده‌ای از بزرگان و علما در

این مدرسه سکونت داشته‌اند و به تحصیل علم یا تدریس، تحقیق و تألیف پرداخته‌اند. این مکان، خانه عالمانی بوده که نامشان امروز جزئی از تاریخ حوزه اصفهان است. مرحوم شیخ محمدجواد فریدنی، استاد ادبیات و فقه و اصول، ساکن این مدرسه بوده است.

عالم زاهد و وارسته، حاج ملافرج الله ذری، شاگرد آقا سید محمدباقر درچه‌ای و جهانگیر قشقایی و یار نزدیک آخوند ملامحمد کاشانی، در همین مدرسه کرسی تدریس داشت. مرثیه مرحوم استاد جلال الدین همایی (سنا) درباره او هنوز چون نغمه‌ای ماندگار در صفحات تاریخ مانده است.

واحسرتا که کوکب دری افول کرد
در حالتی که نادره بی‌مثال بود
شیخ جلیل ما، فرج الله دری آنک
اندر زمانه، قدوه ارباب حال بود
فرزانه طبع، شیخ پسندیده روزگار
آزاده خوی، مرد ستوده خصال بود
رفت از جهان و داشت به وقت فراق مرگ
حالی چنان که گفتی عید وصال بود
تاریخ را (سنا) به میان پا نهاد و گفت
ذری ذری ز مخزن علم و کمال بود
نام شیخ امان الله گینکانی نیز در فهرست بزرگان این مدرسه می‌درخشد؛ عالمی که از خواص آقا شیخ محمد رضا نجفی بود و در همین حجره‌ها تدریس می‌کرد و سکونت داشت.

۷۰ طلبه در این مدرسه سکونت دارند

امروز، مدرسه آیت الله خادمی خانه‌ای است فعال، با تعداد ۷۰ طلبه که در این مدرسه ساکن هستند و درس‌های اصلی آن‌ها تحت برنامه گسترده و مفصل مدرسه ذوالفقار و مدارس وابسته در دوره مقدمات و سطح متوسطه و عالی است؛ در داخل مدرسه نیز برنامه‌های تربیتی اخلاقی، مطالعات، تحقیقات و دروس جنبی انجام می‌شود.





زهره سادات طالقانی

زخم‌های کاری بر تن امامزاده احمد

بقعه امامزاده احمد به رغم داشتن گنجینه‌ای غنی از تاریخ اصفهان، در حال تخریب است



در دل محله قدیمی حسن‌آباد، جایی که بوی نان تازه بازارچه و سایه کوچه‌های باریک نزدیک میدان نقش جهان در هم می‌پیچد، بقعه امامزاده احمد قرار دارد؛ بنایی پر از تاریخ‌هایی که بر سنگ، گچ، طلا و حتی استخوان آدم‌ها حک شده است. این بنای مذهبی در ۱۵ آذر ۱۳۱۴ به شماره ۲۳۴ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

کوچه باریک امامزاده احمد، با پیچ کوچکی از بازارچه حسن‌آباد می‌گذرد و به سردر ساده و کم‌ارتفاع بقعه می‌رسد. نور بر کاشی‌های قدیمی و لاجوردی می‌لغزد و از لابه‌لای گلدان‌های شمعدانی، بخار خاک نم‌خورده بالا می‌زند. وارد صحن که می‌شوی، شیر سنگی ایستاده در حیاط، جلوی در ورودی امامزاده به تو خوشامد می‌گوید و آرامشت با زمزمه دعای چند نفر در گوشه‌ای از حیاط آمیخته می‌شود.

صدای گنجشکان و آب‌نمای وسط حیاط و گلدان‌های نمناک صحن، نخستین تصویر در چشم زائری است که پا به حیاط امامزاده احمد می‌گذارد؛ جایی که گذشته و امروز درهم تنیده‌اند. سمت راست، گنبد کوچکی بر بالای اتاقی مکعب‌شکل قرار گرفته است، گنبدی که از بیرون شاید بی‌ادعا به نظر برسد، اما درونش با طلاکاری‌ها و گچ‌بری‌های ظریف دوران صفوی وقاجاری نفس را در سینه حبس می‌کند. ضریح فلزی و چوبی، در میانه اتاق با رنگی آبی و سفید ایستاده است. گوشه‌ها با مقرنس‌های پنج‌ضلعی ساخته شده‌اند؛ طوری که فضا از مربع به دایره‌ای لطیف تبدیل می‌شود و نور از شیشه‌های رنگی بر خطوط طلاکاری می‌افتد. بالای ورودی بقعه، خطی خوانا نوشته است: «امامزاده احمد بن علی بن محمد باقر (ع)»، نسب او به حضرت علی بن محمد باقر (ع) می‌رسد و آرامگاه پدرش، در مشهد اردهال در کاشان قرار دارد.

روایات محلی و اسناد تاریخی می‌گویند بنای نخستین این مزار پیش از ۵۳۷ قمری وجود داشته و همان سال تجدید بنا شده است. همان سند، لوح سنگ سیاهی است که هنوز پشت پنجره مشبک، در سمت گذر بیرونی دیده می‌شود، سنگی سه‌متری که خطوط کوفی آن - با آنکه از باد و باران فرسوده شده - هنوز تاریخ ۵۶۳ قمری را در خود نگه داشته است. گفته‌اند این سنگ بخشی از غنایمی بوده که محمود غزنوی از سوغات هند به اصفهان آورده است.

صحن امامزاده با گلدان‌های انبوه گل و باغچه‌های بزرگ و حوض آب احاطه شده است؛ رنگ‌ها در آفتاب بعدازظهر برق می‌زنند و صدای آب از آب‌نما، میان هیاهوی بازار اطراف پژواکی لطیف پیدا می‌کند. در ایوان غربی، سنگی عجیب روایت دیگری را زنده نگه داشته است: شتری که روزگاری به امامزاده احمد پناه آورده بود و مردم آن را نشانه‌ای از تقدس گرفتند. کتیبه (تاریخ دار به ۱۲۲۷ قمری) می‌گوید استاد ابراهیم، پناهنده شدن مکرر آن شتر را به فال نیک گرفت و آن را وقف بقعه کرد.

قبرستان سلطنتی شاهزادگان ساکن اصفهان

در ایوان صحن قبرهای شاعران و عرفای

دختر امیرکبیر و همسر ظل‌السلطان است (عروس ناصرالدین شاه) و روی قبر دیگر نوشته شده ابوالفتح خان صارم‌الدوله، داماد ناصرالدین شاه و همسر بانو عظمی (دختر ناصرالدین شاه) است. او نیز همچون پدر شاعر بود و خط خوش می‌نوشت و از همه مهم‌تر فرزندی برومند چون جلال همایی از دامان او پرورش یافت. بر سنگ مزار ساده ابوالقاسم طرب حک شده است: «آرامگاه سخن‌گوی بزرگوار ایران ادیب فرزانه و نکته‌سنج یگانه درخشنده گهر بحر معانی، ابوالقاسم طرب بن همایی شیرازی اصفهانی؛ وفاتش به سال قمری ۱۳۳۰ ماده تاریخش طرب افسوس‌کز این انجمن رفت. استاد جلال همایی که خود از مفاخر بزرگ این شهر است و در تخت فولاد به خاک رفته، یادآور می‌شود که خانه طرب اصفهانی اطراف دروازه حسن آباد بود.

سنگ قبرها همه مرمر یکپارچه هستند. اینجا قبرستان سلطنتی شاهزادگان ساکن اصفهان است. در این اتاق ارسی‌دار که اکنون درب آن بسته است و خادم امامزاده اجازه بازدید از آن را نمی‌دهد، پنج سنگ قبر قرار دارد: مهدعلیا (مادر ناصرالدین شاه)، همدم السلطنه (دختر امیرکبیر و همسر ظل‌السلطان)، ابوالفتح خان صارم‌الدوله (داماد ناصرالدین شاه) و دو قبر دیگر که زیر فرش پنهان شده‌اند. فضای اتاق، با آینه‌کاری‌ها

بزرگ جا گرفته‌اند؛ از جمله همایی شیرازی، میرزا ابوالقاسم طرب اصفهانی و جمعی از علما و هنرمندان. شعرها و کتیبه‌هایشان از دوره‌ای سخن می‌گوید که اصفهان مرکز جوشش شعر، عرفان و ادب بود. در این گوشه از صحن امامزاده احمد، سرسلسله یک خاندان بزرگ از اهالی ادب و عرفان همنشین خاک شده است؛ کاروانی که قافله سالار آن همایی شیرازی است و بعد نوبت به طرب اصفهانی، جلال همایی و دختر جلال همایی به نام ماهدخت بانو همایی می‌رسد. او نیز بر راه پدران رفته و یکی از کارهایش تصحیح و انتشار آثار پدر است. همایی شیرازی (رضاقلی خان معروف به میرزا محمدرضا همایی شیرازی یکی از شاعران قرن سیزدهم هجری قمری)، میرزا ابوالقاسم طرب (میرزا ابوالقاسم محمدنصیر طرب اصفهانی فرزند میرزا محمدرضا همایی شیرازی از شاعران و خطاطان و نقاشان ۱۲۷۶ تا ۱۳۳۰ هجری قمری) و محمدعلی جبل عاملی (دانشمند و مدرس مدرسه گلپهار).

مقبره‌های داخلی ایوان

در یکی از ایوان‌های امامزاده که دارای گچ‌بری و نقاشی دیواری و ارسی است، سه سنگ قبر وجود دارد که شامل مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه است؛ دیگری، همدم السلطنه یا همدم الملوک

و نقاشی‌های دیواری، حس یک تاریخ خانوادگی سلطنتی را منتقل می‌کند؛ گویی اینجا تکه‌ای فراموش شده از دربار قاجار است. سنگ قبر کوچکی که در آستانه این اتاق قرار دارد و قدمت این قبرستان سلطنتی را بسیار پیش‌تر می‌برد، سنگ قبر پری خانم، دختر الله‌وردی خان معروف، سردار شاه عباس و بانی پل سی‌وسه‌پل است که در ۱۱۴۴ بدرود حیات گفته.

محمدعلی شاه‌علی، رئیس پیشین هیئت‌امانی امامزاده احمد، مردی که ۲۴ سال از عمرش را پای امامزاده احمد گذاشته است، در گفت‌وگو با «هم‌محله» از سال‌هایی می‌گوید که بقعه امامزاده احمد تنها مانده و باوجودی که این امامزاده زیر نظر اداره میراث فرهنگی و گردشگری و اداره اوقاف و امور خیریه بوده است، ولی تا این ساعت ریالی برای بازسازی این امامزاده پرداخت نکرده‌اند. او می‌گوید: «اگر کسی تاریخ این مکان را ورق بزند، در همین اتاق کوچک، ردی از شاهزادگان قاجار، سرداران جنگ، ادیبان و حتی یک سردار روسی خواهد یافت؛ کسی که ماجرای دفنش در اینجا هنوز هم در پرده‌ای از ابهام است.» سرپرست دفتر نمایندگی کیهان در اصفهان از سنگ قبر خسروخان قشقایی، شهید مشروطه می‌گوید که به خاطر ارزشمند و نفیس بودنش جابه‌جا شده و به داخل شیشه منتقل شده است یا از قبر سربازی دیگر از دوران مشروطیت.

شاه‌علی اضافه می‌کند: «در زیر شیر سنگی امامزاده، قبر دلاوری قرار دارد که در جنگ ایران و انگلیس حضور داشته است و شبانه او را مخفیانه و با نامردی به قتل می‌رسانند. سنگ نفیس سوغات این امامزاده در بحبوحه انقلاب دزدیده شد و ردش را در آگاهی تهران دنبال کردند.»

شاه‌علی توضیح می‌دهد: «بعضی از قبرها زیر فرش پنهان‌اند و سنگ‌هایی نفیس دارند که تنها در زمان تعمیرات دیده می‌شوند و امروز به دلیل نبود هیئت‌امنا و حکومت خادم بر این امامزاده، دسترسی به آن‌ها تقریباً ناممکن شده است.»



حمایت نهادهای مرتبط، هنوز رفع نشده است.

سرقَت شبانه از ضریح امامزاده

رئیس پیشین هیئت امنای امامزاده احمد همچنین از حادثه‌ای تلخ یاد می‌کند: سرقَت شبانه نذورات ضریح امامزاده. متأسفانه اداره پلیس آگاهی نیز این سرقَت را خرد اعلام کرد و پرونده بسته شد.»

شاه‌علی اضافه می‌کند: «اکنون با انحلال هیئت‌امنا، تمام امور امامزاده به دست خادم افتاده است. او بازدید از قبرهای تاریخی را محدود کرده و گردشگران و زائران را از دیدن گنجینه‌های پنهان این بقعه محروم ساخته است.»

سنگ سومات: گمشده‌ای که از اصفهان تا خارج از مرز رفت

او در پایان روایتش با حسرت به یادگارهای گمشده بقعه اشاره می‌کند: «سنگ نفیس سومات که نمونه‌اش امروز در کوچه و زیر ارسی قابل مشاهده است، در روزهای آشوب انقلاب ربوده شد و گفته می‌شود به خارج از کشور منتقل شده است. پرونده در آگاهی تهران تشکیل شد؛ اما نتیجه هیچ‌گاه روشن نشد. بقعه امامزاده احمد با تمام گنج‌بری‌ها، کتیبه‌ها، شکوه صفوی و آشفتگی‌های امروزش همچنان در قلب اصفهان زنده است؛ امامزاده احمد با همه زخم‌ها، زیبایی‌ها، روایت‌ها و رازهایی که میان گنبد کوچک و سنگ‌های هزارساله‌اش نهفته دارد؛ هم تاریخ را روایت می‌کند و هم زندگی روزمره مردم و هم رنج بی‌فریادری را...»



یک دشمن خاموش است: «موریانه» و می‌گوید چندین بار سم‌پاشی انجام شده است؛ اما آن موجودات بی‌صدا هربار از گوشه‌ای دیگر سردرآورده‌اند؛ آن‌قدر که حتی بخشی از چوب‌های بالای ضریح را خورده‌اند و باوجودی که از اداره میراث فرهنگی و گردشگری و اداره اوقاف در این خصوص تقاضای همکاری شده است، ولی تاکنون اقدامی عملیاتی صورت نداده‌اند.

موریانه‌ها نفوذ کرده‌اند و مانده‌اند و اگر کاری انجام نشود، دیگر تهدید اصلی بقعه امامزاده نه زمان است، نه فرسودگی؛ این آفت کوچک اما ویرانگر است، آفتی که حتی به چوب‌های اطراف ضریح رسیده و آن را خورده و باوجود سم‌پاشی‌های متعدد، به دلیل نبود نظارت تخصصی و

بلکه حتی تعهد جزئی خود را که ۱۰ میلیون تومان بود، عملی نکردند و دو نهاد اصلی، یعنی میراث فرهنگی و گردشگری و اداره اوقاف و امور خیریه، تا امروز قدمی جدی برنداشته‌اند. به گفته او، درآمد امامزاده تنها از نذورات ضریح تأمین می‌شود و این مبلغ نه توان سامان‌دهی بنا را دارد و نه پاسخ‌گوی هزینه‌های جاری امامزاده است؛ بازاریان و اهالی محل نیز، برخلاف انتظار، در سال‌های اخیر مشارکت چشمگیری نداشته‌اند.

موریانه‌هایی که مثل آتش به جان بنا افتاده‌اند

یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که شاه‌علی به آن اشاره می‌کند، هجوم موریانه‌ها به بقعه امامزاده احمد است. شاه‌علی از جاهایی یاد می‌کند که سال‌هاست درگیر

رئیس پیشین هیئت امنای امامزاده ادامه می‌دهد: «اداره اوقاف و امور خیریه هرچند ماه یک‌بار با هماهنگی هیئت امنای ضریح را تخلیه و رسید آن را پرداخت می‌کند و ۴۰ درصد از نذورات داخل ضریح را برمی‌دارد و ۶۰ درصد باقی‌مانده را برای هزینه‌کردن در بخش عمرانی، فرهنگی و جاری امامزاده در اختیار هیئت امنای امامزاده قرار می‌دهد.» او در روایتش، آرام‌آرام به روزهای شلوغ قاجار می‌رسد؛ به زمانی که امیرکبیر و عالمان بزرگ مثل مجلسی‌ها به ملاقات امامزاده احمد می‌آمدند. به گفته او، مردم محله همیشه به این امامزاده ارادت داشته‌اند؛ گاهی آن‌قدر که حتی شهیدی را به خواست خودشان در حیاط امامزاده دفن کردند تا نشانه‌ای از ارادت و پیوند محله باقی بماند؛ همچنین یک آیت‌الله فقیه به درخواست مردم محل به‌صورت رایگان در امامزاده دفن شد و یک فرد دیگر که قیلا سند قبر را خریده بود، پس از فوت در ایوان قسمت زنانه به خاک سپرده شد. در مجموع ۲۸ قبر در این امامزاده وجود دارد؛ اما روایت شاه‌علی فقط تاریخ نیست؛ درد هم در آن رسوخ کرده است.

وقتی از او درباره وضعیت بازسازی می‌پرسیم، لبخند تلخی گوشه لبش می‌نشیند و می‌گوید: «در گذشته برای بازسازی بقعه، طرحی جامع تهیه شد، طرحی که میراث فرهنگی و گردشگری، اداره اوقاف و امور خیریه، شهرداری منطقه ۳ و هیئت‌امنا امضا کردند؛ ولی از میان همه، تنها شهرداری منطقه ۳ بود که سهم پنج میلیون تومانی خود را پرداخت. میراث فرهنگی و گردشگری و اداره اوقاف و امور خیریه باوجود وعده‌های مکرر، نه‌تنها کمکی نکردند،

احسان رضایی، متولد ۱۳۸۰ در اصفهان، یکی از کسبه جوان و هنرمند محله دروازه حسن‌آباد اصفهان بوده که به هنر خم‌کاری مشغول است. این هنرمند خم‌کار ۲۴ ساله که از هشت‌سالگی وارد بازار کار شده و توانسته است در سن پایین کارگاه شخصی خود را راه‌اندازی کند و از لحاظ مالی روی پای خود بایستد، گفت: هشت‌ساله بودم که به دلیل مشکلات زندگی باید یک شغل برای خودم پیدا می‌کردم و به یاری خداوند با استاد حمید حسینی آشنا شدم که در کارگاه «صنایع دستی نگین» ۲۴۰ نفر هنرمند را گرد هم آورده بود و کارفرین بزرگی محسوب می‌شد.

رضایی ادامه داد: من در همان روزهای کودکی جذب هنر دست این هنرمند بزرگوار، یعنی هنر خم‌کاری شدم و با تمام عشق و دقت روزبه‌روز این هنر را با تمام جانم فراگرفتم؛ تاجایی‌که خیلی زود توانستم کارگاه کوچک خودم را راه‌اندازی کنم و به تولید بپردازم. در حال حاضر پنج نفر نیروی جوان و سه دستگاه خم دارم و شکر خدا از وضعیت تولید کارگاه‌هایمان راضی هستم. او با بیان اینکه در دوران کودکی همواره در کنار کارکردن، درس خوانده است، اظهار کرد: مادرم سرپرست خانواده بود و من و خواهرم هر دو روحیه هنری داشتیم. من هنر خم‌کاری و خواهرم هنر گرافیک و طراحی را برگزیدیم؛ ضمن اینکه مادرم هنرمندی تمام‌عیار در زمینه بافت فرش و قالی بود و هم‌اکنون هم با تمام توان این حرفه اصیل و زیبای ایرانی را ادامه می‌دهد و بافنده‌های زیادی را در کارگاه خود مشغول به کار کرده است.

تعداد انگشت شمار خم‌کاران تزییناتی در دنیا

این هنرمند جوان، ضمن تأکید بر اینکه در

چم و خم «خم‌کاری»

گفت‌وگو با احسان رضایی؛ کاسب و هنرمند محله



یک استادکار در حال فعالیت است. خم‌کار اصفهانی با تأکید بر اینکه همه هنرمندان در هرکجای دنیا از پرداخت مالیات معاف هستند، گفت: ما هم مطابق با همه هنرمندان در کل دنیا تا سال ۹۸ مجبور به پرداخت مالیات نبودیم؛ اما در شش سال گذشته، این قضیه بار سنگینی بر دوش ما هنرمندان شده است و درست از همان سال هم اجازه صادرات محصول به خارج از کشور نداریم و این مسئله فشار مالی مضاعفی بر ما وارد کرده است.

بازار حسن‌آباد: دروازه مهم ورود به اصفهان در قدیم

رضایی در خصوص روند تولید محصولات خم‌کاری عنوان کرد: ابتدا مس از معدن

حال حاضر تنها ۴۰ نفر خم‌کار تزییناتی در سراسر خاورمیانه مشغول به کار تخصصی هستند، عنوان کرد: خم‌کاران زیادی در اصفهان و شهرهای دیگر هستند؛ اما خم‌کار تزییناتی که روی محصولات خاص مثل گلدان، جام و شکلات‌خوری کار کند، در اصفهان و در هیچ کجای دیگر، زیاد نداریم. رضایی افزود: اکنون در شهرهایی مثل زنجان و اردبیل هنرمندان خم‌کار مشغول کار هستند؛ اما برای تولید محصولات مصرفی مانند کاسه، بشقاب، لیوان و... نه برای تولید محصولات تزیینی. او اذعان کرد: اغلب خم‌کاران اصفهانی در محله دروازه حسن‌آباد فعالیت می‌کنند؛ به‌طوری‌که از حدود ۱۵ کارگاه خم‌کاری در اصفهان، هشت کارگاه در حسن‌آباد و مابقی در دولت‌آباد فعالیت می‌کنند و هر کارگاه سه تا پنج دستگاه دارد و برای هر دستگاه هم

سرچشمه کرمان از دل خاک بیرون می‌آید؛ بعد ذوب می‌شود و به‌صورت ورقه درمی‌آید؛ سپس طی فرایندی به‌صورت گرده به دست ما می‌رسد و ما آن را به شکل گلدان، جام، شکلات‌خوری و ظروف تزیینی درمی‌آوریم و برای انجام الماس تراشی، فیروزه‌کوبی، قلم‌زنی و سایر هنرهای دستی در اختیار سایر هنرمندان قرار می‌دهیم. او ضمن انتقاد از وام‌های پرنبره‌ای که در اختیار هنرمندان قرار می‌گیرد، اظهار کرد: واقعا وامی که در اختیار هنرمندان صنایع‌دستی قرار می‌گیرد، منصفانه نیست و با اقساط کوتاه‌مدت و مبالغ بالا دریافت می‌شود و به‌طوری دست ما بسته می‌شود که نمی‌توانیم تقاضای وام کنیم. این هنرمند جوان در ادامه به توصیف بازار حسن‌آباد پرداخت و از وجود دو کاروان‌سرای قدیمی در این محل خبر داد و گفت: در سالیان دور حسن‌آباد یکی از دروازه‌های ورود به شهر اصفهان بوده و دو کاروان‌سرا؛ یکی، به نام کاروان‌سرای «حکیمه‌خاتون» که محل استراحت مسافران در بدو ورود به شهر اصفهان بوده و یکی کاروان‌سرای «درشکه» که برای استراحت چهارپایان و تجدیدقوایشان بوده در همین محل دروازه حسن‌آباد وجود داشته است؛ البته هنوز هم پابرجا هستند و به کارگاه هنرمندان در رشته‌های مختلف تبدیل شده‌اند؛ کارگاه بنده نیز یکی از همین اتاق‌های استراحتگاه قدیمی حکیمه‌خاتون است. رضایی در ادامه، ضمن انتقاد از شهرداری منطقه گفت: در سال ۱۴۰۰ شهرداری از هر یک از کسبه مبلغ سه میلیون تومان برای ساخت سرویس بهداشتی درخواست کرد و همه کسبه بلافاصله مبلغ را واریز کردند؛ اما اکنون بعد از گذشت چهار سال هنوز ما سرویس بهداشتی نداریم و در سرمای زمستان مجبوریم راه زیادی را تارسیدن به آن طی کنیم.



مهناز احمدی



منیره فهامی

نماز حضرت زهرا (س) او را بازگرداند

روایت فخرالملوک نفریه از پسر شهید ش حسین بهشتی خو



هم صحبت مادری می شوم که بعد از گذشت ۴۳ سال هنوز داغ پسر برایش خیلی تازه است. نگاهش هنوز در کوچه های سال های دور قدم می زند؛ همان جا که پسر ریزنقش و پرچنب و جوشش میان بازار و خانه می دوید. صدایش آرام است و بغض، مثل مهمانی ناخواسته در گلویش جا خوش کرده است. هر جمله اش که آغاز می شود، خاطره ای جان می گیرد؛ گاهی لبخند می نشیند و لحظه ای بعد اشک می بارد. سال ها گذشته، اما برای او، حسین هنوز همان پسر بچه ای است که صبح زود در مغازه پدر را باز می کرد و شب ها با چشم هایی پر از نور از جلسه های مساجد برمی گشت.

این روایت، حکایت مادری است که تنها پسرش را به جنگ فرستاد و هنوز جگرش از داغ او می سوزد؛ اما در میان اشک ها، سربلندی عجیبی در چهره اش دیده می شود؛ همان که مادران شهدا خوب بلدند. فخرالملوک نفریه از پسرش شهید حسین بهشتی خو می گوید:

باینکه از همه کوچک تر بود، شاگرد اول شد

حسین بچه پنجم بود و تنها پسر. پدرش بازاری بود و در بازار، مغازه ساخت طلا داشت. او هشتم فروردین سال ۴۵ به دنیا آمد. از کودکی بچه خیلی زرنگ و فعالی بود؛ هم درس می خواند و هم کمک پدرش بود. آن قدر به درس خواندن علاقه داشت که در شش سالگی با شناسنامه پسرعمویش برای کلاس اول در مدرسه کازرونی در خیابان حکیم ثبت نامش کردیم. باینکه از همه کوچک تر بود، شاگرد اول کلاس شد. آخر سال تحصیلی وقتی کارنامه اش را دادند، دیدیم اسم پسرعمویش نوشته شده است. هرچه پیگیری کردیم، مدیر مدرسه قبول نکرد اسم خودش را در کارنامه بنویسد. مجبور شد یک سال دیگر کلاس اول را بخواند. از این موضوع خیلی ناراحت شد؛ ولی چاره ای نبود.

دیگر هیچ وقت بیمار نشد

بیماری ها و حوادث مختلفی در کودکی برایش اتفاق می افتاد؛ تا اینکه یک بار که برای زیارت به مشهد رفتیم، رو به ضریح امام رضا (ع) کردم و گفتم: یا امام رضا (ع) اگر مریض شدن و اتفاق هایی که برای این بچه می افتد، به خاطر این است که من برای پسر دارم خیلی اصرار کردم و به زور او را از خدا گرفتم، او را از من بگیرد. از یکی از روضه خوان های داخل حرم هم خواستم برایش روضه حضرت موسی بن جعفر (ع) بخواند. بعد از آن به لطف خدا و عنایت امام رضا (ع) دیگر هیچ وقت بیمار نشد.

بگذار حسین، حسین بشود آن وقت می بینی چه فردی می شود

همه فامیل خیلی دوستش داشتند. به او غبطه می خوردند و تعریفش را می کردند. همیشه مادرشوهرم تعریفش را می کرد و می گفت: بگذار حسین، حسین بشود؛ آن وقت می بینی که چه فردی می شود. حسین خیلی زرنگ بود. هفته هایی که ظهری بود. صبح زود می رفت و مغازه پدرش را باز می کرد. تا پدرش برسد، آب و جارویش را هم کرده بود. جثه ریزی داشت؛ ولی طلاسازی را از پدرش یاد گرفته و کمک دست پدرش بود. خیرش به همه می رسید و در بازار همه دوستش داشتند.

تایرها را در خیابان آتش می زدند و شعار می دادند

در دبیرستان وارد رشته تجربی شد؛ ولی تا کلاس دهم بیشتر نخواند و به جریان انقلاب پیوست. تایرهای خراب را به خانه می آورد و با برادرشوهر دخترم آن ها را سر خیابان آتش می زدند. دستش را می گذاشتم توی

دست او، اسمش اصغر مرتضوی بود؛ او هم شهید شد. می گفتم: هوای حسین را داشته باش. پدرش در خانه را می بست که توی شلوغی خیابان ها بیرون نرود؛ ولی از دیوار می رفت بالا و نفت می برد برای آتش زدن تایرها؛ بعد هم با دوستانش می ایستادند به شعار دادن. یکی از این شب ها ناجی (از عوامل ساواک آن زمان) گذاشته بود دنبالش. می گفت: «مادر، فقط می دویدیم. زمین خیس بود و چند بار زمین خوردم؛ ولی توانستم از دستش فرار کنم.» دیده بود در یک منزل باز است، داخل خانه رفته و پنهان شده بود.

شجاعتش را از خودم به ارث برده بود

شاید این شجاعت را از خودم به ارث برده بود. در دوران شاهنشاهی، برگزاری جلسه های قرآن و روضه خوانی ممنوع بود؛ اما من طبق روال هر سال در ایام ماه مبارک رمضان در منزلمان جلسه قرآن می گرفتم. خانم های همسایه در آن جلسه ها شرکت می کردند. یک روز بعد از اتمام جلسه درحالی که در خانه



تنها بودم در خانه را زدند. در را که باز کردم، دو سرباز مسلح جلوی در بودند. گفتند به ما اطلاع داده اند در این خانه جلسه های قرآن برگزار می شود. هر کاری کردم، نتوانستم مانع آن ها برای بُردنم شوم؛ تا اینکه یکی از همسایه هایمان که ظاهری لوطی داشت و شاهد ماجرا بود، جلو آمد و به آن ها گفت: فقط خواهر و مادر من برای یادگیری قرآن به این خانه می آیند. بالاخره توانست با صحبت هایش آن ها را متقاعد کند که من را با خود نبرند. باوجود این اتفاق، باز به تشکیل جلسه های قرآن اقدام کردم.

همه دوستش داشتند

خیلی خوش اخلاق و مهربان بود و با همه کنار می آمد؛ بقیه هم دوستش داشتند. توی مسجد محل فعال بود. با شهید مرتضوی سوار ماشین می شدند و می رفتند شعار می دادند و برمی گشتند. آن زمان فعالیت هایشان در مسجد صاحب الزمان (عج) طوقچی بود. امام خمینی (ره) که به ایران بازگشت، برای دیدن فیلم بازگشتشان به خانه همسایه رفتیم. حسین خیلی خوشحال بود و مرتب می گفت: این مرد، مرد خداست و همچون ستاره ای می درخشد. بعد از پیروزی انقلاب یکی از بدترین روزهای عمرش روزی بود که خبر شهادت شهید بهشتی را شنید. خیلی ناراحت بود. به شدت گریه می کرد و می گفت: شما نمی دانید این ها چه مردان بزرگی را دارند از ما می گیرند.

از بچگی، با تفنگ چوبی اش دشمن را می کشت

بچه که بود یک تکه چوب برمی داشت

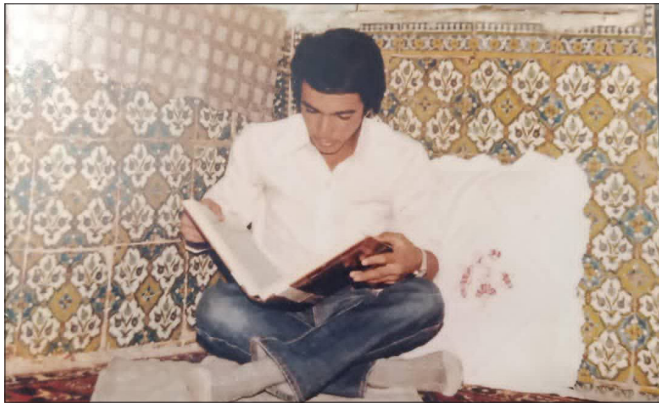
است، بغضی که دلم را از جا می‌کند. به اینجا که می‌رسد، اشک امانش نمی‌دهد و تا آخر صحبت‌مان قطره‌های اشک هم به صدای لرزانش اضافه می‌شود. با همان صدای لرزان و قطره‌های اشک، آهی جان‌سوز می‌کشد و از حسرت ندیدن پیکر جگرگوشه‌اش برای آخرین بار می‌گوید: اینکه اجازه دیدن پیکر را به او ندادند. شاید به خاطر رعایت حالش یا شدت جراحت و ترکشی که به بدن حسین اصابت کرده بود).

مژه‌های بلندش را زیر دستم

حس کردم

او را با لباس غسل دادند. بعد از اینکه کارهایش تمام شد، نشستیم بالای سرش. دستم را کشیدم روی صورتش. مژه‌های بلند و ابروان پرپشتی داشت. وقتی مژه‌ها و ابروهایش را زیر دستم حس کردم، دیگر نفهمیدم چه شد. وقتی چشم باز کردم، دیدم من را به جای دیگری برده‌اند تا بخوابم.

(از او معذرت‌خواهی می‌کنم که باعث ناراحتی و یادآوری خاطره‌هایش شدم.) با همان صدا می‌گوید: خدا این پسر را بعد از چهار دختر به من داد. خیلی زخم‌زبان‌ها شنیدم تا خدا او را به من داد؛ ولی قسمت نبود که برایم بماند و او را برد پیش خودش.



اینجا بود، رفت دعای کمیل. ساعت دو صبح بود که آمد خانه. خیلی گریه کرده بود؛ از چشمانش پیدا بود. هرکس او را می‌دید، می‌گفت: حسین شهید می‌شود. می‌گفتم: شما از کجا می‌گویید؟ می‌گفتند: از صورتش نور می‌بارد. وقتی رفت، آخرین رفتنش بود و به شهادت رسید.

می‌خواستم مفقودالثر باشم

دو ماه در جبهه بود. اسفند سال ۶۰ در تنگه چزابه، به خاطر برخورد ترکش، شهید، اما مفقودالثر شده بود. روزها نماز حضرت‌زهر(ا.س) را می‌خواندم و می‌گفتم: یازهر، من طاقت ندارم که پسر مفقودالثر باشم. هرطور هست

و به‌عنوان تنگ با آن بازی می‌کرد. همیشه می‌گفت: من می‌خواهم دشمن را بکشم؛ چون او هم ما را می‌کشد. آن‌قدر به این بازی علاقه داشت که برایش یک تنگ اسباب‌بازی خریدم. بازی همیشگی‌اش بود؛ تا اینکه تنگ واقعی دست گرفت و به جبهه رفت؛ در همین راه هم به شهادت رسید.

برگه رضایت‌نامه جبهه را به جای برگه

اردو امضا کردم

وقتی می‌خواست به جبهه برود، به خاطر سن کمش قبول نمی‌کردند؛ من هم دلم راضی به رفتنش نمی‌شد. همین یک پسر را داشتم و چهار دختر. گفتم: برایت ماشین می‌خریم؛ پشت جبهه کار کن. گفت: «مگر نمی‌خواهی پیش حضرت‌زهر(ا.س) سرفراز باشی؟ من می‌خواهم بروم.»

خواهرش می‌خواست برود اردو. به‌جای رضایت‌نامه خواهرش برگه رضایت‌نامه خودش را به پدرش داد؛ او هم ندانسته امضا کرد و او رفت جبهه. البته از پدرش برای این کار حلاطت طلبید.

از صورتش نور می‌بارید

یک ماه رفت سوسنگرد و آمد مرخصی. یک هفته اینجا بود؛ تا اینکه دوباره رفت چزابه. آخرین شب‌جمعه‌ای که

بازار صادراتمان هم کساد شده است

گفت‌وگو با مصطفی بشیری؛ هنرمند قلم‌زنی

میزان مالیات درخواستی از هنرمندان

منصفانه نیست

این هنرمند قلم‌زن اصفهانی ضمن انتقاد از عدم رسیدگی دولت به وضعیت هنرمندان در هر صنف و رسته، اظهار کرد: ما به‌طورمثال، یک سمور را از سازنده ۳۰ میلیون خریداری می‌کنیم و برای انجام قلم‌زنی روی آن هفت میلیون هزینه می‌کنیم و ۳۷ میلیون به خریدار می‌فروشیم؛ اما اداره مالیات از ما مالیاتی متناسب با همان ۳۷ میلیون درخواست می‌کند که واقعا منصفانه نیست. بشیری ادامه داد: مشکلات بیمه‌نداشتن از سوی دیگر، هنرمندان را اذیت می‌کند؛ ضمن اینکه، خریداران در داخل و خارج کشور واقعا نمی‌دانند انجام قلم‌زنی روی محصولات خیلی بزرگ تماما با قلم و هنر دست صورت می‌گیرد و گمان می‌کنند قلم‌زنی با دستگاه یا لیزر صورت گرفته است و نمی‌دانند چقدر روی یک محصول کار دست صورت می‌گیرد و چه فرایندی طی می‌شود که یک محصول خام این‌گونه به هنر زیبای قلم‌زنی آراسته و عرضه می‌شود.

او یکی از مهم‌ترین مشکلات موجود در محله دروازه حسن‌آباد را ترافیک دانست و گفت: به‌دلیل کم‌عرض‌بودن دهانه دروازه حسن‌آباد عبور و مرور کمی مشکل است و ترافیک ایجاد می‌شود؛ ازطرفی هم پیاده‌روشن محله حسن‌آباد از سمت فرشادی به سمت چهارسوق باعث شده است کمتر رفت‌وآمد صورت بگیرد و مغازه‌های ما کمتر مورد بازدید قرار بگیرند.



است کاسبی ما هنرمندان رونق نداشته باشد. در حال حاضر تنها افرادی در این عرصه به فعالیت مشغول هستند که واقعا عاشق هنر بوده و درواقع دلشان نمی‌آید شغل پدرانشان از بین برود و با هر سختی و مانع، سعی می‌کنند کارگاه‌های خود را سرپا نگه دارند.

او با تأکید بر اینکه قلم‌زنی، حرفه‌ای است که حتی یک روز هم نمی‌تواند تعطیلی داشته باشد و هر روزی که کار نباشد، درآمد هم نیست، افزود: محصولات قلم‌زنی مصرفی نیستند؛ به‌عنوان‌مثال؛ پدر من سال‌ها پیش یک سمور بزرگ درست کرده که همچنان صحیح و سالم در دست خریدار است و به‌گونه‌ای نیست که افراد بخوانند زیاد سفارش بدهند؛ به همین خاطر هم تقاضا کم است.

زیاد بالا نیست و بیشترین درآمد می‌تواند از محل صادرات حاصل شود؛ اما متأسفانه در سال‌های اخیر صادرات به کشورهای دیگر صورت نمی‌گیرد و تنها درصد کمی از محصولات تولیدی ما به کشورهای عربی صادر می‌شود.

مردم توان مالی برای خرید

صنایع‌دستی ندارند

بشیری ضمن بیان اینکه در داخل کشور هم تقاضا برای خرید محصولات قلم‌زنی در دهک آخر تقاضای مردمی قرار دارد، عنوان کرد: شرایط اقتصادی کنونی برای اغلب مردم آن‌گونه پیش نمی‌رود که بتوانند علاوه‌بر خرید کالاهای ضروری معیشتی، برای خرید کالاهای زینتی و هنری هم اقدام کنند؛ همه این مسائل باعث شده

مصطفی بشیری، هنرمند قلم‌زن جوانی است که از هشت‌سالگی، در یکی از قدیمی‌ترین بازارهای شهر اصفهان، یعنی بازار حسن‌آباد، نزد پدرش هنر اصیل قلم‌زنی را فراگرفت و خیلی زود توانست کارگاه قلم‌زنی خودش را راه بیندازد.

کاهش صادرات محصولات قلم‌زنی

بشیری دراین‌باره به خبرنگار «اصفهان‌زیبا» گفت: دروازه حسن‌آباد که روزگاری یکی از دروازه‌های مهم ورود به شهر اصفهان بوده و چند کاروان‌سرا در آن وجود داشته، امروزه به مکانی تبدیل شده است که هر گوشه‌وکنارش رنگ‌وبوی هنر دارد و هنرمندان اصفهانی در آنجاگرد هم آمده‌اند. او ادامه داد: من و پدرم نیز در همین محله به هنر اصیل قلم‌زنی مشغول هستیم؛ البته قلم‌زنی ما بیشتر مختص سمورها و قلیان‌های خیلی بزرگ که صادراتی هستند یا در هتل‌ها استفاده می‌شوند، است. روند کار بدین گونه است: ما بر اساس سلیقه و خواست خودمان مدل سمور و قلیان را به سازنده سفارش می‌دهیم که اغلب از جنس برنج، مس یا نقره است و بعد از تحویل محصول خام، شروع به طراحی و قلم‌زنی روی آن می‌کنیم.

این هنرمند جوان که تاکنون آثار خود را در نمایشگاه‌های صنایع‌دستی مختلف، ازجمله نمایشگاه شهر ریاض در عربستان به نمایش گذاشته است، اذعان کرد: ظرفیت تقاضا برای محصولات تولیدی ما در کشور



مثیره فهامی

شهیدی که میزبان زائران است

شهید محسن انصاری به روایت پدرش، حاج حسن

در دل محله حسن آباد و در آستانه ورود به حیات امامزاده احمد، جایی که نسیم آرام عصرگاهی پاییزی میان درختان کهن سال شر می خورد و پرنندگان گویی سرود آسمانی زمزمه می کنند، نگاهت بی اختیار به سوی محفظه شیشه ای کوچکی می افتد که در میان سنگ فرش ها، همچون دُری درخشان می درخشد؛ گویی اینجا نقطه ای است که زمین و آسمان دست یکدیگر را گرفته اند، نقطه ای که از میانش نسیمی از جنس نور عبور می کند. در محفظه شیشه ای، یک شیر سنگی روی قبر دلاوری از عصر مشروطه قرار دارد که در راه وطن جانش را فدا کرده و گویا نگاهش هنوز به آسمان خیره مانده است. در کنار آن، آرامگاه جوانی است که هنوز عطر ایمان و غیرت از خاکش برمی خیزد: محسن، پسر اول حاج حسن و نوه ارشد خانواده انصاری؛ او که نه تنها فرزند خانواده، که امید دل ها و نور چشم ها بود. خداوند او را برگزید؛ هم برای خویشتن و هم برای مردمی که هنوز چشم به راه قهرمانانی از جنس نورند. حاج حسن، پدری که با کسب روزی حلال، دست هایش بوی نان و محبت می دهند، با همه دلتنگی و با همه درد، اما با سری بلند، فرزندش را به راهی فرستاد که امروز مسیر عاشقان است. محسن تنها در دل خانواده اش عزیز نبود؛ بلکه اکنون هر زائری که پا در حیات امامزاده می گذارد، بی آنکه بداند، دلش به نور قبر او گره می خورد. هر روز و هر شب، فاتحه هایی است که از دل های خسته و چشم های اشک بار روانه آسمان می شود؛ به نیت آرامش او.

ویژه بودن شهید محسن، تنها در شهادتش خلاصه نشد؛ بلکه هرساله در ایام عزاداری و مناسبت های مذهبی و لحظه تحویل سال، صدای روضه خوانی، دعا و ناله های دل شکستگان از کنار مزارش بلند می شود. انگار محسن، در جوار امامزاده، چون چراغی هدایتگر، مهمان نواز عزاداران و روضه خوانان است و چه بسا لطف و برکت این خلوت عاشقانه، از روح پاک شهیدی است که دست لطفش را از خاک کوتاه نکرده.

در این گفت وگو، با حاج حسن، پدری که جانش را در خاک گذاشته، اما دلش در آسمان رفت و آمد دارد، از محسن خواهیم گفت؛ از روزهای کودکی اش تا لحظه ای که آسمان او را به آغوش کشید و تا امروز که همچون فانوسی، راه زائران امامزاده را روشن می کند.

شهید محسن در پنجم اردیبهشت ۱۳۴۲ به دنیا آمد. او فرزند اول خانواده و نوه ارشد بود و در خانواده ای مذهبی بزرگ شد. از همان کودکی همیشه با من به جلسه های روضه، هیئت و دسته عزاداری می آمد. به هیئت امامزاده احمد می رفتیم. این هیئت یکی از قدیمی ترین هیئت های اصفهان است. او در هیئت زنجیرزنی می کرد. عشق به اهل بیت (ع) را از همان دوران یاد گرفت.

بچه بامحبت و مهربانی بود

در مقطع راهنمایی به مدرسه مهرگان می رفت. دوستی داشت که از ناحیه پا معلول بود. محسن بیشتر وقت خود را برای او می گذاشت. هرروز او را جلوی دوچرخه اش می نشاند و از خانه شان



به مدرسه می آورد و بعد از تعطیل شدن مدرسه او را به خانه می رساند. محسن بچه بامحبت و مهربانی بود. به همه کمک می کرد و اخلاق خوبی داشت؛ هنوز هم اقوام و فامیل وقتی حرف از محسن می شود، جز خوبی و خاطره های نیک چیزی نمی گویند. کارش خیلی درست بود.

در کارهای مغازه خیلی کمک می کرد

دبیرستان در رشته تجربی درس خواند و دیپلمش را گرفت. من برای خرید او را با خودم می بردم. از نوجوانی یاد گرفته بود که چه چیزهایی باید برای مغازه بخرد. هفده هجده ساله بود که می رفت تهران و خرید اجناس مغازه را خودش انجام می داد. در کارهای مغازه خیلی به من کمک می کرد و همراهم بود.

با دوستانش به ساواک حمله کرده بودند

دوره دبیرستان را در مدرسه صارمیه گذراند. او در جلسه های پرسش و پاسخ علوم دینی و قرآن

عکس شاه را وسط بازار روی زمین زده بود

بچه تترس و شجاعی بود و در راه پیمایی ها جزو پیشتازان. خیلی دوست داشت در تظاهرات شرکت کند؛ یک روز هم به طور معجزه آسایی توانسته بود از دست مأموران رژیم جان سالم به در ببرد. سال ۵۷ بود و دوران بحبوحه انقلاب. برایم خبر آوردند که بیا ببین پسرت چه کار کرده است. از مدرسه صدر بازار که آمده بود، از یک مغازه میوه فروشی در بازار لباف رفته بود بالا. عکس شاه را برداشته و وسط بازار زده بود روی زمین.

با هم در تظاهرات شرکت می کردیم



آن زمان من خودم نیز در برنامه های انقلابی، تظاهرات و راه پیمایی ها شرکت می کردم. بیشتر وقت ها با محسن، با هم می رفتیم. منزلتان آن زمان خیابان بزرگمهر، اول خیابان کسری بود. کار من پستائی سازی بود. برای کارم بنزین سوپر می گرفتم. با آن چسب های کارمان را در مغازه آماده می کردیم. همیشه ده حلیی در مغازه داشتم. یک حلب آن ها را می پردیم خانه؛ یک تایر کهنه هم جور می کردیم و وسط خیابان آن را با بنزین آتش می زدیم. یکی از شب ها نزدیک بود گیر بیفتیم. ارتشی ها زود رسیدند و شروع به تیراندازی کردند؛ اما خیلی مرد بودند، قصدشان زدن ما نبود، عمدا تیرها را به درخت ها می زدند؛ ما هم ماریپیچ دودیم و از آنجا دور شدیم؛ محسن هم با من بود. او به من می گفت چه کار کنم. خیلی بیشتر از سنش می دانست و می فهمید. در هر کار خوبی پیش قدم بود.

او اهل کوه پیمایی بود و کار جهادی

بعد از انقلاب در محور مقاومت شرکت کرد و در کلاس های بسیج حضور یافت. محسن اهل کوه پیمایی بود و علاقه زیادی به آن داشت. همیشه همراه دوستانش به کوه می رفتند؛ در اردوهای جهادی هم بسیار فعال بود و با دوستان انقلابی اش در اردوهای جهادی شرکت می کردند. هدفشان کمک به قشر مستضعف و روستایی بود.

آخرین سفر به جمرکان رفتیم

همیشه با هم به مسافرت می رفتیم. خیلی خوش سفر بود. یادم هست سفر آخر با هم رفتیم جمرکان. محسن من را برد. نماز باحالی خواند که هنوز در ذهنم مانده است. دعای «اللهم کن لولیک الخیجة بن الحسن...» را من آن زمان حفظ نبودم. برایم خواند و گفت: بابا، در قنوت نمازت این دعا را بخوان.

کلمه کلمه خواند و من تکرارش کردم. همان جا این دعا را یاد گرفتم و حفظ شد. ۱۰ سال بعد از آن سفر، خدا توفیق داد و چند سالی خادم مسجد جمرکان بودم.

۲۱ سالش بود که به شهادت رسید

برای خدمت سربازی به هیچ کس متوسل نشد و در لشکر ۲۱ حمزه استقرار یافت و خدمت به نظام را ادامه داد؛ تاجایی که در عین خوش، دچار بیماری حصبه شد. در دوران جنگ و دفاع مقدس به خاطر وضعیت بهداشتی ضعیف جبهه ها بعضی از نیروها دچار این گونه بیماری ها می شدند. بیماری اش به حدی شدید شده بود که او را برای درمان به اصفهان آوردند. با وجود اینکه یکی از پزشکان حاذق اصفهان او را جراحی کرد، ولی بهبودی او به صفر رسید و سرانجام در ۲۱ مهر ۱۳۶۳ در ۲۱ سالگی به درجه رفیع شهادت نائل شد. محسن را در حیات مقبره امامزاده احمد، نوه امام محمد باقر (ع)، به خاک سپردیم. مدتی بعد از شهادتش، مادرش طاقت نیاورد. سکنه مغزی کرد. او ۱۸ سال فلج شد و حالا ۹۰ سالگی می شود که به رحمت خدا رفته است.



اکرم کیانی

شغل سخت و درآمد پربرکت

گفت و گو با امیر مهدیان: آهنگر و ابزارساز بازار حسن آباد



امیر مهدیان (متولد ۱۳۶۸) دیپلم دارد و از اهالی محله حسن آباد است. او از زمان نوجوانی به حرفه آهنگری و ابزارسازی علاقه داشته و به شاگردی در این حرفه مشغول بوده است. او بعد از سالیان متوالی کسب تجربه نزد استادان این حرفه، توانسته است به طور مجزا برای خودش فعالیت کند و تقریباً ۱۵ سالی می شود که در این محله به طور مستقل کارگاه آهنگری و ابزارسازی دایر کرده و در این حرفه مشغول به فعالیت است.

یادگیری حرفه آهنگری و ابزارسازی از استادان باتجربه

او درباره یادگیری این حرفه نزد استادان باتجربه اش به «هم محله» می گوید: «بنده از دوران نوجوانی شاگرد این حرفه بودم و نزد استاد حیدر حدادگر، استاد ابطحی و استاد بخت افروز اصول آن را آموختم. پانزده سالی می شود که در بازار حسن آباد کارگاه دارم و مشغول ابزارسازی هستم و هفت سالی است که کارگاه را جایه جا کرده ام و ابزارهای سبک را در بازار حسن آباد می سازم؛ در منطقه صنعتی هم دستگاه دارم و کارهای سنگین این حرفه را انجام می دهم.»

آهنگر و ابزارساز محله حسن آباد ادامه می دهد: «یک سری از ابزارهایی که در کارگاهم می سازم، خودم ابداع کردم. درواقع خودم به تنهایی این نوع ابزارها را می سازم و خلق می کنم و کسی نبوده که ساخت این ابزارها را به من یاد داده باشد. به این حرفه علاقه داشتم و از همان دوران نوجوانی و زمان شاگردی بسیار دوست داشتم به فولاد و آهن فرم بدهم و ابزارهای جدیدی بسازم. علاقه داشتم ابزاری از فولاد و آهن بسازم تا افراد بتوانند سالیان متوالی از آن استفاده کنند و لذت ببرند و دعای خیری هم برایم داشته باشد.»

او درباره روند فعالیت هایش در این حرفه تأکید می کند: «در حرفه آهنگری و ابزارسازی، بیشتر مواقع فولاد خام را تهیه می کنیم و یک سری از مراحل روی فولاد خام در کارگاه با دستگاه انجام می شود. با پتک های برقی سنگین و پرس که در کارگاه موجود است، تنه های ابزار را نیمه کاره کرده و تقسیم بندی می کنیم. در کارگاه حسن آباد تقریباً چلونگری های کار را انجام می دهیم؛ برای مثال، یک سری ابزارهای مسگری، دواتگری، انگشترسازی، زرگری و مجسمه سازی را می سازیم و فیچی های ورق بری، ابزارآلات قلم زنی و ابزارآلات نعل بندی را می سازیم؛ درواقع شاخه های حرفه آهنگری و ابزارسازی بسیار زیاد و متنوع است.»

مهدیان عنوان می کند: «بنده حدود پنج شاخه این حرفه را کار می کنم؛ قبلاً در شاخه های متعدد فعالیت داشتم؛ اما چند سالی می شود که چهار یا پنج شاخه این حرفه مانند دواتگری، زرگری، انگشترسازی، مجسمه سازی و قلم زنی را کار می کنم. در کارگاهم شاگرد هم در این زمینه دارم که

این حرفه را به آن ها می آموزم. آهنگری و ابزارسازی حرفه ای سخت و پرمشقت و با شاخه های زیاد و متنوع است.»

حرفه ای پرمشقت و قرارگرفتن در کنار کوره با حرارت بالا

او در خصوص سختی ها و دغدغه های این حرفه می گوید: «به طور یقین کاری که با فولاد و آهن باشد، سخت و دشوار خواهد بود. ما در تابستان و هوای گرم باید کنار کوره کار کنیم و آهن داغ با درجه حرارت بالا در کوره است و اثرات سوختگی و بریدگی هم برای کارکنان این حرفه وجود دارد که از مخاطره های این شغل است. آهنگری و ابزارسازی حرفه ای پرمشقت است و جوانانی که علاقه مند به یادگیری این حرفه هستند، باید بدانند برای انجام این کار ضرورت دارد علاقه و پشتکار زیاد داشته باشند و بعد وارد این حرفه شوند. اگر جوانان به این کار علاقه نداشته باشند، زود خسته می شوند و این حرفه را سریع رها می کنند. با توجه به مشقت هایی که این حرفه دارد، در سالیان اخیر و به تازگی کسی را ندیده ام که وارد این حرفه شود.»

این هنرمند آهنگر محله حسن آباد تصریح

صنایع دستی از حرفه ما حمایت نمی کند

مهدیان درباره عرضه محصولات تولیدی کارگاهش اظهار می کند: «سعی کردم در کارم صداقت داشته باشم و جنس خوب تحویل مشتریان بدهم. مشتریان بنده معمولاً اهالی حسن آباد هستند و از همه استان ها مانند زنجان، کرمان، گیلان و یزد برای تولیدات بنده خریدار وجود دارد. استادان بنده از بهترین های اصفهان بودند. در کارگاه استاد حیدر حدادگر، یکی از بهترین قیچی سازان دنیا، واقع در پل مارنان، این حرفه را از ایشان آموختم؛ چند ماهی هم نزد استاد بخت افروز رفتم و این شغل را یاد گرفتم؛ بعد از آن نیز به طور مجزا برای خودم کارگاه دایر کردم و مشغول کار و فعالیت روزانه شدم.»

او درباره مشکلات این شغل و حمایت نکردن صنایع دستی از این حرفه گلایه مند است و تصریح می کند: «ما در این شغل سهمیه کمی برای مصرف گاز و سوخت کوره داریم و با قطعی برق مواجه می شویم. در تابستان مرتب این مشکل وجود داشت؛ درحالی که ۵۰۰ کیلو فولاد در کوره بود و مرتب برق ها قطع می شدند. مشکلات ما در تابستان مضاعف می شود و سوخت کوره هم بسیار سخت به دستمان می رسد.» مهدیان خاطرنشان می کند: «از معضل های دیگر ما کارفرمایان در حرفه آهنگری و ابزارسازی، جای خالی حمایت صنایع دستی از این حرفه پرمشقت است. بنده هفت سالی می شود که در نوبت هشتم تا بیستم صنایع دستی شوم؛ اما تاکنون نوبتم نشده است؛ یعنی باوجود سال ها فعالیت در حرفه آهنگری و ابزارسازی و خلایق داشتن در تولید محصولات این حرفه دشوار، در شرایط فعلی، صنایع دستی حمایت لازم و کافی را از ما کارفرمایان ندارد و مجبور هستیم بیمه شغلمان را آزاد پرداخت کنیم و نبود پشتیبانی لازم از این حرفه توسط صنایع دستی به وضوح احساس می شود.»

می کند: «اما اگر افرادی باشند که علاقه مند به این حرفه بوده و بایشتکار وارد این شغل شوند و کار کنند، باید بدانند این کار برای آن ها برکت خواهد داشت. در طول این سال ها که بنده کار کرده ام، این شغل برایم برکت زیادی داشته است؛ درواقع آهنگری و ابزارسازی، شغلی است که کسب درآمد در آن با مشقت و زحمت زیادی همراه بوده و این درآمد برای کارفرما برکت دارد و پول بادآورده نیست.»

او تأکید می کند: «صداقت داشتن در انجام این کار موضوع بسیار مهمی است. هزاران نوع فولاد در حرفه آهنگری و ابزارسازی وجود دارد و فرد می تواند یک نوع فولاد رده پایین و بی کیفیت تهیه کرده، جنس تولید کند، ابزار بسازد و به خریدار تحویل دهد؛ احتمال دارد این ابزار و جنس شش ماه کارایی برای خریدار داشته باشد. یک کارفرمای حرفه آهنگری و ابزارسازی هم می تواند در این کار صداقت داشته باشد و فولاد رده بالا، جنس باکیفیت و خوب تهیه کند و جنس و ابزار مناسب و باکیفیت بالا را به خریدار تحویل دهد که سالیان متوالی با آن ابزار کار کند و لذت ببرد و دعای خیری هم برای سازنده این نوع ابزار داشته باشد.»





اکرم گیانی

ظرافت‌های ظروف چوبی دست‌ساز

گفت‌وگو با مسعود یآوری؛ هنرمند ظروف چوبی در محله



مسعود یآوری، متولد ۱۳۳۸، هنرمند سازنده ظروف چوبی دست‌ساز در محله حسن‌آباد است. او از کودکی در این محدوده بزرگ‌شده و پدرش قریب به ۵۸ سال می‌شود که ساکن محله حسن‌آباد است. پدر و پسر در ساختن ظروف چوبی فعالیت دارند. او این حرفه را از زمان نوجوانی از پدرش آموخته و ابتدا در کارگاه پدرش مشغول شاگردی بوده است. بعد از سال‌ها شاگردی و یادگیری در نزد او و با توجه به علاقه و پشتکاری که در این زمینه داشته، با کسب تجربه توانسته است خودش هم به درجه استادی در این هنر برسد و مستقل به ساختن ظروف چوبی در کارگاهش بپردازد.

سابقه خانوادگی در تولید ظروف چوبی دست‌ساز

او درباره سابقه انجام این هنر در خانواده‌اش به «هم‌محله» می‌گوید: «پدرم سالیان متوالی در این حرفه بوده و بنده نسل سوم این هنر و پسر نسل چهارم این حرفه در خانواده‌ام در محله حسن‌آباد است. در بازار حسن‌آباد کارگاه ظروف چوبی دست‌ساز داریم که به خریداران اجناس را ارائه می‌دهیم. قبل از اینجا کارگاه پدرم در مکانی دیگر بود؛ بعد از آن به محله حسن‌آباد آمدم. در طول این سال‌ها کارگاه ما در این محدوده بوده است و در این حرفه بنده و یکی از فرزندانم، شغل پدر را به‌طور دائمی ادامه داده‌ایم و مشغول انجام این حرفه در کارگاه هستیم. بنده زمانی که محصل بودم، در کارگاه پدرم در این حرفه شاگردی می‌کردم و بعد از پایان تحصیلات و گرفتن مدرک دیپلم، وارد شغل پدرم در کارگاه او شدم.»

این هنرمند ظروف چوبی دست‌ساز تصریح می‌کند: «بیشتر کارهای تولیدی ما در کارگاه حسن‌آباد چوبی است و با انواع چوب‌های متفاوت کار می‌کنیم؛ در حال حاضر هم مشغول ساختن قاب‌های آینه نیم‌گرد و مدل‌های متفاوت این قاب‌ها هستیم و ظروف چوبی دست‌ساز

ظرافت‌ها و سختی‌های یادگیری ساخت ظروف چوبی

این حرفه می‌شوند، سال‌های متوالی در کنار کار، تجربه کسب می‌کنند؛ یعنی پیشرفت در این هنر این‌طور نیست که افراد به شکل تئوری و کتابی بخوانند و بیاموزند؛ باید علاقه‌مندان به یادگیری این حرفه، حتماً برش‌زدن را به شکل عملی انجام دهند و این کار نیاز به پشتکار فراوان دارد و باید افراد با سختی‌های این حرفه هم کنار بیایند و ساعت‌های متوالی کار کنند تا ظروف چوبی دست‌ساز را که مدنظرشان است، بتوانند تولید کنند.»

این هنرمند سازنده ظروف چوبی تأکید می‌کند: «نسل جوان اگر بخواهد وارد حرفه ساخت ظروف چوبی شود، باید به این کار علاقه داشته باشد. جوانان باید بدانند که این کار، پرخطر بوده و درعین حال بسیار ظریف و زیباست. پرخطر بودن به این دلیل که استادکار در این حرفه معمولاً با ابزارآلاتی مانند اره، رنده و وسایل تیز سروکار دارد؛ به همین علت است که می‌بینیم حدود ۹۰ درصد نجاران که با چوب و ابزارآلات کار می‌کنند، هنگام کار انگشت آن‌ها

یآوری درباره ظرافت‌ها و سختی‌های یادگیری ساخت ظروف چوبی اظهار می‌کند: «اگر افراد علاقه‌مند این هنر را نزد استادان این حرفه بیاموزند، معمولاً می‌بینند که بیشتر با ابزار، کارهای خودشان را انجام می‌دهند و برای پیشرفت در این حرفه، کسب تجربه ضرورت دارد. در هنگام کار و برش چوب، می‌توانند از تجربه‌های خودشان استفاده کنند. آن‌ها به خوبی می‌دانند کدام طرف چوب مقاوم‌تر است و می‌توانند آن را برش دهند و درعین حال کدام طرف چوب مقاوم نیست و باید از برش دادن آن امتناع کنند و کدام چوب ساده بوده و به برش معمولی نیاز دارد؛ درواقع به خوبی می‌فهمند که همه مدل برش برای چوب وجود دارد و تنها با تجربه داشتن در این حرفه این نکته‌ها را به دست می‌آورند.»

او ادامه می‌دهد: «همه این موارد در این حرفه و هنر بر مبنای سال‌ها کسب تجربه به دست می‌آید. افرادی که وارد

هم تولید می‌کنیم. در شرایط فعلی مکان دیگری را مخصوص انجام این کار قرار داده‌ایم؛ به دلیل اینکه در حال حاضر، مقداری مشغله‌هایمان با همدیگر هم‌خوانی نداشت، مدل‌های مختلف پیاله (کاسه) و شات‌های قهوه را که با چوب و برنج با همدیگر ادغام شده است، انجام می‌دهیم. روی ظروف قلم‌زنی و کارهای متفاوت که رؤیت آن‌ها از نزدیک ظرافت این هنر را به بیننده نشان می‌دهد، انجام می‌شود.» او خاطرنشان می‌کند: «زمانی که محصل بوده و از نوجوانی نزد پدرم به انجام این کار مشغول بودم و شاگردی می‌کردم، با علاقه‌ای که به یادگیری این هنر داشتم، سعی کردم در مسیر انجام این هنر پیشرفت کنم؛ در حال حاضر هم مستقل شدم و مشغول به کار هستم؛ یعنی بعد از ۱۳۶۰ به این کار پرداختم و از دوران نوجوانی تمام اوقات فراغتم را نزد پدرم به یادگیری این حرفه اختصاص دادم و بعد از آن با پشتکار زیاد خودم به درجه استادی در این حرفه رسیدم.»





زهره سادات طالقانی

این تولیدات را از نزدیک می بینند و بعد از پسندیدن، به ما سفارش خرید می دهند و اجناس را می برند. اگر در هنری کار استادکار خوب و باکیفیت باشد، به طور یقین خریدار برای محصولات او از قبل وجود دارد؛ یعنی خریدار از قبل نمونه کار را که می بیند، علاقه مند می شود و برای خرید جنس مراجعه می کند. ساخت ظروف چوبی دست ساز کاری بسیار ظریف، سخت، سنگین و پرخطر است. بنده بعد از ساعت ها کار و مصرف انرژی وقتی محصولی را تولید می کنم، به طور یقین به آن حس بسیار خوبی دارم و اگر نتیجه کارم خوب دربیاید خودم هم راضی و خوشحال هستم.»

دارند.»
یاوری در خصوص مشکلات اصلی این هنر عنوان می کند: «گران بودن صنایع دستی موجب شده است خریدار برای محصولات کمتر از قبل وجود داشته باشد؛ برای مثال، امروز با خریدار درباره جنس و ظروف چوبی صحبت می کنیم و به وضوح می بینیم که در بازار روزبه روز قیمت اجناس متغیر است؛ یعنی چند روز بعد اجناس گران تر می شود و قیمت ها افزایش پیدا می کند.»
او تصریح می کند: «جذب خریداران برای محصولات چوبی به این صورت است که محصولاتی را که ما در کارگاه می سازیم، معمولاً خریداران می آیند و

قاب های آینه ای را حتی به خریداران خارج از کشور هم ارائه می دهیم؛ ظروف چوبی نیز در اصف آباد تولید می شود. تعدادی از این ظروف چوبی را برمی داریم و کارهایی روی آن ها انجام می دهیم؛ برای مثال، روی این ظروف چوبی سنگ فیروزه یا مینیاتور می زنیم؛ تعدادی از کارها مانند بانکه های قهوه و شات قهوه چوبی را معمولاً خودمان در همین کارگاه از ابتدا تا انتها انجام می دهیم. بنده در این کارگاه این هنر را به فرزندانم هم آموخته ام. یکی از پسرانم به طور مداوم به انجام این کار مشغول است؛ شاگردانی هم داشته ام که این حرفه را از بنده آموخته اند و در حال حاضر برای خودشان به طور مجزا کارگاه

قطع شده یا دچار آسیب بدنی می شوند. استادکاران و شاگردان باید در این حرفه به طور مداوم مواظب باشند که دچار آسیب بدنی نشوند. جوانان باید به یادگیری این هنر علاقه داشته باشند تا بتوانند پیشرفت کنند. اگر از روی اجبار به این کار بپردازند، برای آینده آن ها فایده ای ندارد و بعد از مدتی از انجام آن خسته می شوند و رهايش می کنند.»

تولیدات قاب های آینه ای و ارسال به خارج از کشور

او می افزاید: «خریداران محصولات ما معمولاً افراد این محله و اطراف اصفهان و استان های دیگر هستند؛ تولیدات

گنجی پنهان در نقطه شلوغی از شهر مسجد ساروتقی؛ سادگی بیرونی پرده ای بر جلال نهفته درونی



ایران ثبت شده است (شماره ثبت: ۱۷۴۷۷؛ ثبت در ۶ اسفند ۱۳۸۵).
این ثبت رسمی کمک کرده است مرمت ها و حفاظت هایی در مقاطع مختلف انجام شود؛ باین حال، مرمت های انجام شده گاهی به صورت موردی بوده و نیاز مداوم برنامه ریزی شده برای حفاظت مستمر همچنان احساس می شود.

امکان بازدید برای گردشگران

درهای مسجد معمولاً در اوقات اذان و برای نماز باز است؛ بازدید گردشگران در زمان هایی که مسجد فعال نیست نیز امکان پذیر است؛ اما باید توجه داشت که این بنا، مورد استفاده آیینی است و رفت و آمد باید با احترام و رعایت آداب همراه باشد. بازدید معمولی بین ۲۰ تا ۶۰ دقیقه زمان می برد. بازدیدکنندگان غالباً اشاره می کنند که لحظه دیدن گنبد از درون، اصلی ترین تجربه بصری آن ها بوده است.

وقتی از مسجد بیرون می آیم، صدای بازار دوباره مرا در خود فرومی کشد؛ اما لحظه ای که در زیر گنبد ایستاده بودم، زمان طور دیگری حس می شد؛ زمانی که روایت های سیاسی و وظیفه های مرمتی قرن هفدهم، در کنار کارکردهای ساده روزمره بازار، همه در دل آجرها و کتیبه ها انباشته شده اند.

مسجد ساروتقی، جایی است که سادگی بیرونی اش، پرده ای بر جلال نهفته درونی آن است؛ این تضاد، مسجد را به جاذبه ای خاص در بافت تاریخی اصفهان تبدیل کرده است: بنایی ساده، اما با درونی باشکوه؛ گمنام و ناشناخته، اما حامل بخش مهمی از تاریخ صفوی؛ بی صدا و آرام، اما زنده، دیدنی و جذاب در دل بازار نقش جهان.

شاید همین ویژگی هاست که باعث می شود بازدیدکننده ها، حتی اگر فقط چند دقیقه میان خرید و کار وارد مسجد شوند، با تجربه ای جدید به بیرون برمی گردند، تجربه دیدن گنجی پنهان در قلب شلوغ ترین قسمت شهر.

زمانی کاربری تجاری یا خدماتی داشته اند و صحنی کوچک که در مرکز قرار دارد. این سادگی کلی، زمینه ای فراهم کرده تا درون گنبد مرکزی بیش از پیش برجسته شود و نگاه را به بالا بکشد.

ساروتقی؛ مرد تاریخ در دل بنا

بنای مسجد-آرامگاه نام را از صاحب و سازنده اش گرفته است: میرزا محمدتقی معروف به ساروتقی (ملقب به اعتمادالدوله) فرزند یک نانوا، وزیر دوره شاه صفی و آغاز حکومت شاه عباس دوم. روایت های تاریخی می گویند که او در ایامی که از اعتماد دربار برخوردار بود، مأموریت هایی گسترده، از جمله مرمت ترک های گنبد حرم امیرالمؤمنین در نجف و تلاش برای توسعه حرم و هدایت نهرهایی از فرات را با موفقیت انجام داد و ظرف سه سال مأموریتش را به پایان رساند؛ سپس به سمت وزارت اعظم رسید؛ باین حال دوران نفوذش پایان خوشی نداشت: در بیستم شعبان ۱۰۵۵ ه.ق، در خانه اش مورد توطئه قورچی باشی قرار گرفت و به قتل رسید. منابع نقل می کنند که تنها پنج روز پس از این حادثه، شاه عباس دوم و مادرش به تجسس و مجازات عاملان توطئه پرداختند.

ثبت ملی و حفاظت از این اثر تاریخی

این مجموعه، شامل مسجد، بازارچه و برخی فضاهای وابسته، در فهرست آثار ملی

از لایه لای دیوارها به داخل مسجد نفوذ می کند. مردم و کسبه برای نماز ظهر به مسجد می آیند؛ دوسه نفری می ایستند؛ سر به سقف بلند می کنند؛ چند ثانیه نفسشان حبس می شود و محو تماشا می شوند و پس از اقامه نمازجماعت دوباره به بازار بازمی گردند.

نمای بیرونی گنبد مسجد ساروتقی، دیوارهای آجری و کم تزیین و تقریباً ساده است. برخورد نخست رهگذران، شاید یادآور کارکرد مرسوم در بافت بازار باشد؛ ساده، صمیمی و بی تکلف؛ اما آنان به محض ورود به مسجد، چشم انداز دیگری را می بینند: زیر گنبد، نقوش پیچیده و تذهیبی معروف به «زرنشان» که سطح داخلی گنبد را پوشانده اند. رنگ ها، هرچند امروزه تا حدی خاموش هستند، اما همچنان ترکیبی از لاجورد، زر و فیروزه را نمایان می کنند؛ ترکیبی که از نزدیکی هزاران دست مرمتگر یا شاید سال ها تابش نور، جلوه ای براق و درعین حال فرسوده به جا گذاشته است. قطر فضای زیر گنبد، بنا بر اندازه هایی که در اسناد محلی آمده، حدود ۱۷ تا ۱۷٫۶۸ متر است؛ عددی که نسبتاً بزرگ برای مسجدی در بافت بازار محسوب می شود و بر تأثیرگذاری بصری گنبد می افزاید.

نمازخانه کمی بالاتر از حیاط قرار گرفته و محراب اندکی فروتر از سطح کف نمازخانه تعبیه شده است. پلان کلی ساده و متقارن است؛ چند ایوان کوچک، حجره هایی که

هنگام ظهر بازار مقصودبیک در ضلع جنوب شرقی میدان نقش جهان همچنان در تکاپوست. صدای چکش مسگرها و قلم زن ها، چرخ دستی خریداران، سلام و خداحافظی کسبه و مردم در فضای بازار می پیچد. چند قدم آن طرف تر سکوتی ماندگار برقرار است: زیر گنبد مسجد، سکوتی از قدمت تاریخ شکل گرفته است؛ به طوری که گردشگران داخلی و خارجی کمتر درباره این اثر تاریخی شنیده اند و دیده اند.

در سایه امامزاده احمد و میان کوچه های سنگ فرش مقصودبیک و حسن آباد، بنایی آرام و کم هیاهو قرار گرفته است: مسجد و آرامگاه «ساروتقی».

این مکان که یادگاری از واپسین روزهای صفویه و گذار به دوران قاجار است، امروز هم به عنوان مسجدی فعال و همچون گوشه ای از تاریخ شهر، از گردشگران و نمازگزاران میزبانی می کند.

هوای بازار، سرد و بوی ادویه ها را با خود دارد. از دور، گنبد ساده آجری بنای ساروتقی دیده می شود. سردر آجری رو به بازار، با کتیبه خوش خط محمدرضا امامی، ورود را علامت گذاری کرده است. درون، اما چیز دیگری انتظار بازدیدکنندگان را می کشد: گنبدی با تذهیب پر جزئیات که ورای سادگی نمای بیرونی، جلوه ای تقریباً درخور کاخ های صفوی عرضه می کند.

درگاه مسجد ساروتقی را که رد می کنم، صدای گام های آهسته روی سنگ مسجد می آید. حالا در آخرین ماه فصل پاییز هوا سرد و سوزناک است؛ ولی در گرمای تابستان، سایه گنبد و ضخامت دیوارها نوعی خنکی مرطوب در فضا پدید می آورد. نورهایی از پنجره های بالا می تابند؛ باریکه های نور، ذرات گرد شناور در هوا را روشن می کنند و گل های نقاشی سقف به صورت ناپیدار می درخشند. سکوتی ساکن چاشنی گاه به گاه زمزمه دعا و ذکر نمازگزاران می شود.

بوی خاک کهن آجر با سردی هوا درهم آمیخته است. صدای بسته شدن کرکره های مغازه ها، گفت و گوی کوتاه کسبه و مردم و گاهی عطری از چای تازه



زهره سادات طالقانی

خانه‌ای برای زندگی و سیاست

گزارشی از خانه تاریخی آیت الله آقانورالله نجفی، معروف به خانه مشروطه اصفهان



به محله قدیمی حسن آباد در ضلع شرقی میدان نقش جهان که با می‌گذارم، چیزی در هوا تغییر می‌کند؛ انگار زمان تصمیم می‌گیرد کمی آهسته‌تر حرکت کند. هیاهوی مردم و شهر دورتر می‌شود و کوچه مقصودبیک با دیوارهای بلند و بازارهای رنگارنگش خود را نشان می‌دهد؛ بازاری مسقف با سقفی که نور ملایم خورشید از شکاف‌ها و پنجره‌های بالای آن به آرامی به داخل می‌تابد. مغازه‌ها با میزهایی در بیرون از دکان صنایع دستی چشم‌نوازی مثل ظروف مسی با نقش‌های استادانه، فیروزه‌کوبی‌های درخشان، قلم‌زنی‌های ظریف نقره، ملیله‌کاری‌های پیچیده و آثار هنری کوچک را در معرض دید خریداران قرار داده‌اند. هر قدم در این بازار، تجربه‌ای از هنر ایرانی و تاریخ زنده شهر را پیش چشم بازیدکننده می‌آورد و حس سرزندگی و زیبایی بی‌بدیل ایجاد می‌کند. اینجا دیگر از هیاهوی میدان نقش جهان خبری نیست. در کنار این صنایع دستی و هنرهای اصیل، خانه‌ای نفس می‌کشد که بیش از یک قرن تاریخ سیاست، دین، اعتراض و امید را در خود نگه داشته است. خانه تاریخی آقانورالله نجفی، معروف به خانه مشروطه، در ضلع شرقی میدان نقش جهان در محله قصر منشی و خیابان نشاط، کوچه مقصودبیک واقع شده و نه فقط یک بنای قاجاری، بلکه حافظه زنده یک شهر است.

معماری قاجاری؛ نور و سیاست درهم‌آمیخته

خانه مشروطیت متعلق به عصر قاجار با معماری چشم‌نواز، متعلق به رهبر سیاسی اصفهان در عصر مشروطه، یعنی حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی بوده است. یک صد سال پیش در این مکان علما، آزادی‌خواهان، رجال سیاسی فرهنگی و مردم اصفهان گردهم می‌آمدند تا درباره مشروطیت و حکومت غیرمستبدانه و امور مدنی خود مشورت و تفکر کنند. این خانه تاریخی دارای دو شاه‌نشین در جبهه شمالی و جنوبی، دو حیاط اندرونی و بیرونی و ۱۲ اتاق است. اتاق هفت‌دری این خانه از دو طرف دارای شیشه‌کاری است. این شیشه‌کاری‌ها روی هفت لنگه در که به آن اُرسی گفته می‌شود، قرار گرفته است که در زمان تابش نور آفتاب محیطی بسیار زیبا را در این اتاق خلق می‌کند. ورود به خانه از

رنگین بدل می‌کند. ستون‌ها و مقرنس‌های چوبی، منبت‌ها و گچ‌بری‌های سقف، هر گوشه را به صحنه‌ای از زیبایی و هنر بدل کرده‌اند. اینجا نور فقط عنصر تزئینی نیست؛ ابزار روایت و تأکید بر اهمیت گفت‌وگو و اندیشه است.

حیاط بیرونی؛ از بست‌نشینی تا رنج‌نامه قدرت

با عبور از اتاق‌ها، ناگهان به حیاط بیرونی می‌رسیم؛ فضایی باز، متعادل و دل‌انگیز. حوض وسط حیاط، با آب روان و انعکاس ساختمان، حس آرامش را مضاعف می‌کند. درختان سرو و نارنج که در گوشه‌ها کاشته شده‌اند، نه تنها سایه می‌اندازند، بلکه ریشه پیوند خانه با طبیعت و معماری ایرانی را نشان می‌دهند. دور حیاط، تخت‌هایی چیده شده‌اند که امروز محل استراحت بازدیدکنندگان‌اند؛ اما دیروز صحنه گفت‌وگوهای داغ سیاسی و مذهبی بوده‌اند. در ضلع شمالی و جنوبی حیاط، دو تالار شاه‌نشین هفت‌دری قرار دارند؛ قرینه، باشکوه و مزین به ارسی‌هایی با شیشه‌های رنگین. این تالارها محل گردهمایی علما، رجال سیاسی و آزادی‌خواهان بوده است. کف این تالارها با کاشی‌های سنتی و فرش‌های دست‌باف

حیاط اندرونی انجام می‌شود؛ مسیری که خود نشان‌دهنده تحولات بنا در گذر زمان است. در روزگار قاجار، ورودی اصلی از سمت شمالی بوده است؛ اما تغییرات کالبدی و مرمتی مسیر ورود را به اندرونی منتقل کرده‌اند. همین تغییر ساده، اولین نشانه زنده بودن بناست؛ خانه‌ای که با تاریخ حرکت کرده، نه در برابر آن. در مقابل، مجسمه شیخ محمدتقی نجفی، معروف به آقانجفی، برادر مقتدر آقانورالله و مرجع مذهبی اصفهان، ایستاده است. نگاه سنگی مجسمه، هنوز رفت‌وآمدها را رصد می‌کند. خانه از همان ابتدا منطق معماری ایرانی را به رخ می‌کشد: تفکیک اندرونی و بیرونی؛ مرزی دقیق میان خلوت و اجتماع. راهروها پیچ‌درپیچ‌اند و اتاق‌ها پشت اتاق‌ها به هم متصل شده‌اند. ویتринаها با اسناد، عکس‌ها و نوشته‌های دوران مشروطه، دیوارها را به آرشیوی زنده تبدیل کرده‌اند. هر برگ کاغذ، ردپای تصمیمی است که شاید در همین اتاق‌ها گرفته شده و سرنوشت اصفهان و حتی ایران را تغییر داده است؛ اما نقطه اوج تجربه، اتاق هفت‌دری بوده. ارسی‌های چوبی با شیشه‌های رنگین، نور را به قطعات زنده و متحرک تبدیل می‌کنند. آفتاب که از شیشه‌ها عبور می‌کند، کف و دیوار را به بوم نقاشی‌ای

پوشیده شده‌اند و سقف‌های گچ‌بری‌شده، با خطوط هندسی و گل‌وبوته‌ها، نور را به زیبایی در فضا پخش می‌کنند. حیاط بیرونی خانه، تنها محلی برای گفت‌وگو نبوده؛ محل یک حادثه تلخ تاریخی نیز هست. مونس السلطنه، همسر ظل‌السلطان، در پی اختلاف‌ها و فشارهای خانوادگی، به این خانه پناه آورد و بست نشست، خانه‌ای که نماد عدالت‌خواهی و پناه مظلومان بود. اما این بست‌نشینی به سرانجامی خونین ختم شد. صارم‌الدوله، پسر مونس السلطنه، با شلیک گلوله به زندگی مادرش پایان داد و از آن پس لقب «شازده مادرکش» همراه او ماند.

محله، بازار و مدرسه؛ پیوند زندگی و تاریخ

خانه مشروطه را نمی‌توان جدا از بافت شهری اطرافش فهمید. این خانه در محله قصر منشی، در نزدیکی میدان نقش جهان قرار دارد؛ جایی که پشت شکوه میدان، محله‌هایی با قدمت صفوی و قاجاری پنهان شده‌اند؛ کوچه‌هایی که هنوز حافظ خاطره‌های زندگی روزمره مردم‌اند و ردپای بازار، مسجد و مدرسه در آن‌ها پیداست. کمی آن‌سوتر، در محله حسن‌آباد، مدرسه نجفی در دل بازارچه‌ای قدیمی واقع شده است. این مدرسه، مانند خانه مشروطه، پیوند مستقیمی با حیات اجتماعی و مذهبی مردم داشته است. قرارگیری مدرسه در دل بازارچه، نشان می‌دهد آموزش دینی، تجارت و زندگی روزمره از هم جدا نبوده‌اند و خانه مشروطه مرکز تجمع فکر و سیاست نیز بوده است. خانه آقانورالله نجفی و مدرسه نجفی، دونقطه از یک شبکه تاریخی‌اند؛ شبکه‌ای که سیاست، دین و مردم را به هم پیوند می‌داده است. امروز، خانه مشروطه به عنوان موزه دوران مشروطه فعالیت می‌کند؛ اما اگر کمی مکث کنی، هنوز صداهایی در آن جریان دارد: صدای قدم‌ها، نورهایی که از شیشه‌های رنگی عبور می‌کند و صدای تاریخی که آرام در گوش تو می‌گوید: اینجا فقط گذشته تاریخی نیست؛ اینجا حافظه زنده اصفهان، شهر زندگی است.



احداث سقف بازار حسن آباد

پاسخ‌های روح‌الله ابوطالبی، مدیر منطقه ۳ شهرداری اصفهان، به مطالبه‌های ساکنان محله حسن آباد



دروازه حسن‌آباد یکی از محله‌های قدیمی اصفهان است. این محل ارزش تاریخی زیادی دارد و در منطقه ۳ اصفهان جای گرفته است. دروازه حسن‌آباد با وجود آثار تاریخی و میراثی که از گذشته در آن به جامانده، می‌تواند معرف خوبی به گردشگران، به‌ویژه گردشگران خارجی باشد. در این محل که قدم می‌زنیم در هر گوشه، ابعاد مختلف زندگی مردم از جمله ورزش، اقتصاد، دین و معرفت را مشاهده می‌کنیم. دروازه و بازار حسن‌آباد نزدیک به ۲۰ اثر تاریخی را در خود جای داده است که قدمت عمده آن‌ها به عهد صفوی برمی‌گردد. در این محله معضله‌هایی وجود دارد که از سوی ساکنان روایت شده است و روح‌الله ابوطالبی، مدیر منطقه ۳ شهرداری اصفهان، به آن‌ها پاسخ می‌دهد.

ساکنان از آسفالت بسیار نامناسب در کوچه‌ها گلایه کرده‌اند. برای رفع این معضل برنامه‌ای دارید؟

شهرداری منطقه ۳ رویکردی برنامه‌ریزی شده و براساس گزارش‌های مردمی، درخواست‌های ثبت‌شده در سامانه ۱۳۷ و همچنین بازدیدهای دوره‌ای و میدانی کارشناسان فنی، به‌صورت مستمر عملیات لکه‌گیری، ترمیم و بهسازی آسفالت معابر را در دستورکار دارد. این اقدام‌ها به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌شود که هم نقاط حادثه‌خیز برطرف شود و هم کیفیت عبور و مرور در کوچه‌ها و خیابان‌ها به‌تدریج بهبود یابد. در این راستا، کوچه‌های فرعی خیابان بیت‌الحسن (ع) از جمله معابر فرعی کوچه شهید خسروی آسفالت شده است و سایر معابر محله در بودجه سال آینده پیش‌بینی می‌شود.

بناهای رهاشده و بلاتکلیف در کوچه‌ها یکی دیگر از معضله‌هاست. برای سامان‌دهی آن‌ها راهکاری دارید؟

بخش فراوانی از مسائل و مصائب بافت‌های تاریخی روبه‌زوال، معلول عوامل پیچیده اجتماعی و اقتصادی به‌طور اعم و پرواز سرمایه انسانی و مالی از آن‌ها به‌طور اخص است که نمود عینی آن را در قالب فرسودگی‌های کالبدی و رهاشدگی‌های فضایی می‌توان مشاهده کرد. بدیهی است که هرگونه مواجهه با این پیچیدگی، نیازمند همکاری تمامی دستگاه‌های متولی و مشارکت

مالکان و ساکنان است؛ باوجوداین، شهرداری اصفهان در قالب پروژه‌های متعدد از جمله پروژه‌های محله‌محوری که هدف آن‌ها، بازآفرینی مشارکتی بافت‌های هدف است و نیز پروژه‌های احیا و مرمت موضعی، برای به‌زندی برگرداندن این بافت‌ها تلاش می‌کند و به نتایج رضایت‌بخشی دست یافته است. از پروژه‌های شاخص اجراشده برای احیای بافت تاریخی محله حسن‌آباد می‌توان به احداث سقف بازار حسن‌آباد، سنگ‌فرش کف بازار، احداث طاق حسینی گلبن‌دان و بلوک‌فرش کوچه‌های فرعی منتهی به بازار حسن‌آباد (صهبا و نور) اشاره کرد؛ همچنین مرمت چهارسوی اجری و کف‌سازی گذر منتهی به آن به‌طور ویژه در بودجه سال جاری و پیش‌بینی بودجه سال آتی برای محدوده محله نقش‌جهان موردتوجه جدی قرار گرفته است که در آینده نتایج آن قابل مشاهده خواهد بود.

وجود بافت‌های فرسوده و خترساز در برخی کوچه‌های قدیمی و ریزش آن‌ها با گلایه ساکنان مواجه شده است؛ برای رفع این مسئله چه برنامه‌ای دارید؟

برحسب بند ۱۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری‌ها رفع خطر از ابنیه و مستحدثات مشرف به معابر عمومی که به لحاظ فرسودگی و عدم استحکام، احتمال سقوط یا ریزش آوار موجب بروز خطرهای جانی یا مالی برای شهروندان می‌شود، از وظایف ذاتی شهرداری‌هاست. اداره خدمات شهری منطقه ۳ اصفهان به شناسایی و رفع خطر پلاک‌های خترساز اقدام کرده است. در این راستا، ملک واقع در خیابان شهید بحری، نش کوچه باغ خلفا تخریب و ایمن‌سازی شد؛ همچنین در بازار حسن‌آباد، کوچه امام‌موسی‌صدر یک ملک خترساز شناسایی‌شده و اقدام‌های لازم برای رفع خطر و ایمن‌سازی آن در حال اجراست.

تردد خودروها در بازارچه حسن‌آباد برای عابران خترساز است و باعث مزاحمت برای کسبه بازارچه می‌شود. برای رفع این مسئله چه برنامه‌ای دارید؟

با توجه به اینکه در گذرهای تاریخی عرض معابر کم است و برای دسترسی شهروندان امکان مسدودکردن این مسیرها وجود ندارد، شهرداری با اجرای طرح سنگ‌فرش این معابر

به ایمن‌سازی کنترل سرعت در این معابر اقدام کرده است؛ ضمناً شهروندان می‌توانند از پارکینگ‌های موجود استفاده کرده و با بهره‌گرفتن از حمل‌ونقل پاک نظیر دوچرخه و اسکوتر در این محورها تردد کنند.

کمبود پارکینگ مناسب در اطراف محله یکی دیگر از معضله‌هاست. آیا برنامه‌ای برای احداث پارکینگ در این محله دارید؟

با توجه به بافت تاریخی و میراثی این محله، امکان ساخت پارکینگ در داخل محله وجود ندارد؛ اما در حاشیه محله، تعداد زیادی پارکینگ عمومی فعال و معتبر وجود دارد که شهروندان می‌توانند از آن‌ها بهره‌مند شوند. در حال حاضر، به‌منظور تأمین نیازهای پارکینگ این محدوده، چندین پارکینگ عمومی در نزدیکی محله پیش‌بینی و فعال است؛ از جمله این فضاها می‌توان به پارکینگ زیرسطحی فرشادی و همچنین پارکینگ‌های عمومی میدان، آیت‌الله خراسانی و پارکینگ آگاهی اشاره کرد که امکان استفاده شهروندان را فراهم می‌کنند. بهره‌گیری از این ظرفیت‌های موجود، در مقطع کنونی بخش عمده نیاز پارکینگ محله را رفع می‌کند.





همکار گرامی سرکار خانم زینب دبیری

درگذشت پدر گرامی تان را از صمیم قلب تسلیت عرض کرده؛ برای ایشان از درگاه خداوند متعال مغفرت و برای شما بزرگوار و سایر بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می‌کنیم. **همکاران شما در ضمیمه هفتگی هم‌محله**

مدیر فنی و گرافیک: علیرضا مظاهری
 طراح و صفحه‌آرا: علی نصرآزادانی
 دبیر تحریریه ویژه نامه: زهره سادات کاظمی
 تحریریه زهره قندهاری، منیره فهامی، مهناز احمدی، دلارام قندهاری
 مریم نقیان، زینب دبیری، زهره سادات طالقانی و اکرم کیانی
 ویراستار: عذرا دینانی

صاحب امتیاز: شرکت فرهنگ، هنری و مطبوعاتی پیام اصفهان زیبا
 مدیر مسئول: دکتر علی قاسم‌زاده
 مدیر عامل: احسان تیموری سیجانی
 سردبیر: محمد حسین اعترازیان
 دبیر ویژه نامه: محسن حیدری فرد
 عکس: کوثر رحیمی

اصفهان زیبا
هم‌محله



برای دیدن تصاویر بیشتر
 بارکد را اسکن کنید